سخنرانی‌ها در محفل ادبی ین ان

جلد سوم منتخب آثار مائوتسه دون



مه ۱۹٤۲

انتشارات محسن
Mohsin Publications

سخنرانی‌ها در محفل ادبی ین‌ان

نویسنده: مائو تسه دون (منتخب آثار، جلد سوم)

بازتایپ: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: اسد ۱۴۰۲/اگست ۲۰۲۳

جلد سوم منتخب آثار مائوتسه دون

سخنرانی‌ها در محفل ادبی و هنری ین‌ان

مه ۱۹۴۲

پیشــگفتار

(۲ مه ۱۹٤۲)

رفقـا! شـما امـروز بـه ایـن جلسـه دعـوت شـده‌اید تـا دربـاره ارتبـاط کار ادبی و هنـری بـا کار انقلابـی به مفهوم کلی و عمومی آن تبـادل نظر کنید. ما می‌خواهیم وسـایلی فراهـم آوریـم کـه ادبیـات و هنـر انقلابـی بتواند بـه طور صحیح و سـالم رشـد و تکامـل کند و به سـایر رشـته‌های فعالیـت انقلابی کمک ثمربخش برسـاند تـا ایـن کـه بتوانیم بر دشـمن ملـت خویش فایق آییـم و امر نجات ملـی را به انجام برسانیم.

مـا بـرای آزادی خلـق چین در چنديـن جبهه مختلف به نبرد مشـغولیم که دو جبهه از آنهـا عبـارت انـد از: جبهـه قلـم و جبهـه شمشـیر، یعنـی جبهه فرهنگـی و جبهه نظامـی. مـا بـرای غلبه بر دشـمن باید در درجـه اول به ارتش تکیـه کنیم که تفنگ در دسـت دارد. امـا ایـن ارتـش بـه تنهایـی کافـی نیسـت؛ مـا باید ارتـش فرهنگی نیـز داشـته باشـیم - ارتشـی کـه بـرای وحـدت‌دادن بـه صفـوف خـود و غلبـه بـر

دشـمن ضـرور اسـت. از زمـان جنبـش ۴ مـه چنیـن ارتشـی در چین شـکل گرفت و بـه انقـلاب چیـن یـاری داد، بـه ایـن طریق کـه قلمـرو فرهنگ فیودالـی چین و فرهنـگ کمپـرادوری را که پاسـخگوی نیازمندی‌های تجاوز امپریالیسـتی اسـت، بـه تدریـج محـدود نمـود و نیروهـای آن را تضعیف کـرد. امروز ارتجـاع چین در مقابلـه بـا فرهنـگ نویـن، وسـیله دیگری جـز «جواب کیفیـت با کمیـت» ندارد. بـه عبـارت دیگـر، مرتجعیـن پـول فـراوان دارنـد و بـا وجود ایـن کـه نمی‌توانند چیـز ارزنـده‌ای بیافریننـد، سـخت در تلاشـند تـا بـر تعـداد سـاخته‌های خـود هـر چـه بیشـتر بیافزاینـد. از زمـان جنبـش ۴ مـه، ادبیـات و هنر به صـورت بخش مهم و پـر از موفقیـت جبهـه فرهنـگ درآمـده اسـت. جنبـش ادبـی و هنـری انقلابـی در دوره جنـگ داخلـی ده سـاله بسـط و تکامـل بسـیار یافـت. این جنبـش هم‌پای جنـگ انقلابـی در همـان جهـت کلـی بـه پیش رفـت، اما ایـن دو ارتش هـم‌زاد در کارهـای عملـی خـود بـا یک‌دیگـر پیونـد نداشـتند، زیـرا کـه ارتجـاع آنهـا را از یک‌دیگـر منفـرد کـرده بـود. از آغـاز جنگ مقاومت ضـد ژاپنی، نویسـندگان و هنرمنـدان انقلابـی روزبـه‌روز بیشـتر بـه «یـن‌ان» و سـایر پایگاه‌هـای ضـد ژاپنی روی می‌آورنـد، ایـن نشـانه بسـیار خوبـی اسـت. امـا ورود آنهـا بـه ایـن پایگاه‌ها هنـوز بـه آن معنـی نیسـت کـه آنهـا دیگر بـا توده‌هـای مردم ایـن پایگاه‌هـا کاملا درهـم آمیخته‌انـد. اگـر ما بخواهیـم در کار انقلابی خود به پیـش برویم، آمیختگی ایـن دو امـری ضـرور است. منظـور از اجتمـاع امـروز مـا درسـت ایـن اسـت که کاری کنیـم کـه ادبیـات و هنر به جزئی از مکانیسـم عمومی انقلابی بدل شـود، به صـورت سـلاح نیرومنـدی برای وحـدت و آموزش خلق، برای کوبیـدن و نابودی دشـمن درآیـد، بـه خلـق یـاری برسـاند تا یـک‌دل و یک‌جان با دشـمن نبـرد کند. بـرای رسـیدن بـه ایـن منظور چه مسـایلی را باید حـل کرد؟ به نظر من این مسـایل عبـارت اند از: موضع طبقاتـی نویسـندگان و هنرمندان، برخورد آنهـا ، مخاطبین

آنها ، کار و آموزش آنها .

مسئله موضع طبقاتی. ما در موضع پرولتاریا و توده‌های مردم قرار گرفته‌ایم. این برای اعضای حزب کمونیست به این معنی است که باید در موضع حزب قرار گیرند، خود را با روح حزبی بار آورند، و با سیاست حزب وفق دهند. آیا در میان کارکنان ادبی و هنری ما کسانی هستند که هنوز درک صحیح و روشنی از این مسئله نداشته باشند؟ به نظر من هنوز چنین کسانی هستند. عده زیادی از رفقای ما غالبا از موضع درست دور می‌شوند.

مسئله برخورد. هر برخورد مشخص نسبت به اشیاء و پدیده‌های مشخص از موضع طبقاتی انسان ناشی می‌شود. مثلا: این که آیا باید تمجید کرد یا افشاگری نمود، مسئله‌ای‌ست مربوط به برخورد. ما کدام یک از این دو نوع برخورد را باید بپذیریم؟ جواب من این است که ما باید هر دو برخورد را بپذیریم. مطلب در این‌جاست که سروکار ما با کیست. اشخاص بر سه گروهند: دشمنان، متحدین ما در جبهه متحد، و خودی‌ها یعنی توده‌های مردم و پیشاهنگ آنها . ما باید نسبت به این سه گروه سه برخورد مختلف داشته باشیم. در مورد دشمنان ما، یعنی امپریالیست‌های ژاپنی و کلیه دشمنان خلق، وظیفه نویسندگان و هنرمندان انقلابی این است که درنده‌خویی و اکاذیب آنها را افشا کنند و نشان دهند که آنها محکوم به شکست اند و از این طریق ارتش و مردم را که در برابر ژاپن به مقاومت برخاسته‌اند، ترغیب کنند که برای ازپای‌درآوردن دشمن یک‌دل و یک‌جان مصممانه به نبرد بپردازند. در مورد متحدین گوناگون ما در جبهه متحد، برخورد ما باید برخورد وحدت و انتقاد باشد - وحدت و انتقاد هر دو باید متنوع باشد. ما مبارزه متحدین خود را برای مقاومت در برابر ژاپن تایید می‌کنیم و دست‌آوردهای‌شان را می‌ستاییم. اما اگر آنها در جنگ

مقاومت فعال نباشند، باید آنان را مورد انتقاد قرار دهیم. ما باید هر کس را که علیه حزب کمونیست و خلق به مبارزه برخیزد و در راه ارتجاع هر روز گام‌های تازه‌تری بردارد، محکم بکوبیم. بدیهی است که ما باید توده‌های مردم، کار آنها، نبرد آنها ، ارتش آنها و حزب آنها را تحلیل کنیم. مردم هم نقایصی دارند. در صفوف پرولتاریا اشخاص بسیاری هستند که افکار خرده‌بورژوایی خود را هنوز نگهداشته‌اند؛ در نزد دهقانان و همچنین در نزد خرده‌بورژوازی شهری نیز به بسیاری از افکار و عقاید عقب‌مانده بر می‌خوریم؛ این باری است که در مبارزه برای آنها ایجاد زحمت می کند. ما باید با صرف وقت و شکیبایی زیاد به آموزش و پرورش آنها بپردازیم، به آنها یاری دهیم که این بار را به دور افکنند، نقایص و خطاهای خود را رفع کنند تا بتوانند با گام‌های بلند به پیش بروند. آنها در جریان مبارزه تجدید تربیت یافته‌اند و یا در حال تجدید تربیت اند؛ ادبیات و هنر ما باید پروسه این تجدید تربیت را توصیف کند. اگر آنها در خطاهای خود پافشاری ننمایند، ما نباید روی جهات منفی آنها زیاد انگشت بگذاریم و در نتیجه به اشتباه آنها را به باد تمسخر و استهزا بگیریم و یا حتی نسبت به آنان دشمنی ورزیم. نوشته‌های ما باید به آنها یاری دهد تا با هم متحد شوند، پیشرفت کنند، چون تنی واحد به پیش روند، خویش‌تن را از آنچه عقب مانده است، برهانند و به آنچه انقلابی است، بسط و تکامل بخشند؛ نوشته‌های ما هرگز نباید نتیجه معکوس به بار آورند.

مسئله مخاطبین، یعنی کسانی که آثار ادبی و هنری برای آنها ساخته می‌شود. طرح این مسئله در منطقه مرزی شنسی-گان سو-نین‌سیا و در پایگاه‌های ضدژاپنی شمالی و مرکزی چین با طرح مسئله در مناطق گومیندان متفاوت است و به طریق اولی با طرح مسئله در شانگهای قبل از جنگ مقاومت نیز فرق می کند. مخاطبین ادبیات و هنر انقلابی را در شانگهای آن زمان به طور عمده

بخشـی از دانش‌جویـان، کارمنـدان ادارات و شـاگردان دکاکیـن تشـکیل می‌دادند. در مناطـق گومینـدان، دایـره جوینـدگان آثـار ادبـی و هنـری پـس از آغـاز جنگ مقاومـت اندکی وسـعت یافـت، ولی ترکیـب آن علی‌الاصـول همچنان باقـی ماند، زیـرا کـه دولت در آن‌جـا کارگران، دهقانان و سـربازان را از دست‌رسـی به ادبیات و هنـر انقلابـی بـر کنار نگه می‌داشـت. در پایگاه‌هـای ما وضع کامـلا فرق می‌کند. در این‌جـا مخاطبیـن آثـار ادبـی و هنری کارگـران، دهقانـان، سـربازان و کادرهای انقلابـی هسـتند. در پایگاه‌هـای ما دانش‌جویان هم هسـتند، ولی آنها بـا دانش‌جویان نـوع قدیـم فـرق می‌کننـد؛ آنها یـا کادر بوده‌انـد و یـا در آینده کادر خواهند شـد. کادرهـای گوناگـون، رزمنـدگان در ارتـش، کارگـران در کارخانه‌هـا و دهقانـان در روسـتاها همیـن کـه خوانـدن و نوشـتن آموختنـد، کتـاب و روزنامـه می‌طلبند؛ بی‌سـوادان نیـز می‌خواهنـد بـه نمایـش بروند، تابلوهای نقاشـی تماشـا کننـد، آواز بخواننـد و موسـیقی بشـنوند. این‌ها هسـتند کسـانی که آثـار ادبی و هنـری ما برای آنهـا سـاخته می‌شـود. کادرهـای خودمـان را مثـال بیاوریـم، فکـر نکنید کـه تعداد آنهـا کـم اسـت؛ تعـداد آنهـا خیلـی بیـش از خواننـدگان فـلان اثـری اسـت کـه در مناطـق گومینـدان بـه چـاپ می‌رسـد. چـاپ کتـاب در این مناطـق معمـولا بیش از دو هـزار نسـخه نیسـت و اگـر دو بـار تجدیـد چاپ را هم به حسـاب بیاوریم بیشـتر از شـش‌هزار نسـخه نمی‌شـود؛ حـال آن کـه در پایگاه‌هـای مـا تعـداد کادرهـای که خوانـدن می‌داننـد، هـم اکنـون فقـط در ین‌ان بـه بیش از ده‌هزار نفر رسـیده اسـت. به علاوه، بسـیاری از آنها انقلابیون کارکشـته‌ای هسـتند که از نقاط مختلف کشـور بـه این‌جـا آمده‌انـد و بـرای کار بـه مناطق مختلف خواهنـد رفت. از ایـن جهت امر آمـوزش و پـرورش آنها حایز اهمیت بسـیار اسـت. کارکنـان ادبی و هنـری ما باید در ایـن مـورد به خصـوص خـوب کار کنند.

چـون مخاطبیـن ادبیـات و هنـر ما کارگـران، دهقانـان و سـربازان و کادرهـای آنها

هستند، لذا باید آنها را خوب بشناسیم و عمیقا درک کنیم. برای درک و شناخت عمیق آنها ، برای درک و شناخت عمیق انواع مختلف اشخاص و پدیده‌ها در سازمآنها ی حزب و دولت، در روستاها، در کارخانه‌ها، و در ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید کوشش عظیمی لازم است. کار نویسندگان و هنرمندان ما آفرینش آثار ادبی و هنری است، ولی مقدم‌ترین وظیفه آنان درک اشخاص و شناخت عمیق آنها ست. حال ببینیم وضع نویسندگان و هنرمندان ما از این حیث تا کنون به چه منوال بوده است؟ من می‌خواهم بگویم که آنها فاقد شناخت و تفاهم بوده اند؛ آنها مانند «قهرمانانی» بوده‌اند «که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند». آنها چه چیزی را نمی‌شناسند؟ آنها مردم را به خوبی نمی‌شناسند. نویسندگان و هنرمندان ما نه کسانی را که توصیف می کنند، خوب می‌شناسند و نه مخاطبین خود را، و گاهی به کلی با آنان بیگانه اند. آنها نه کارگران، دهقانان و سربازان را خوب می‌شناسند و نه کادرها را. آنها چه چیزی را نمی‌فهمند؟ آنها زبان مردم را نمی‌فهمند، به این معنی که با زبان غنی و زنده توده‌ها به خوبی آشنا نیستند. از آن‌جا که عده زیادی از نویسندگان و هنرمندان از توده‌ها بریده‌اند و زندگی‌شان خالی است، طبعا با زبان خلق آشنا نیستند. از این جهت آنها نه فقط به زبانی چیز می‌نویسند که بی‌رنگ و بوست، بلکه غالبا تعبیرات ساختگی و عجیب و غریبی را داخلش می کنند که فرسنگ‌ها از زبان مردم به دور است. بسیاری از رفقا دوست دارند که همیشه دم از «سبک توده‌ای» بزنند. ولی «سبک توده‌ای» یعنی چه؟ «سبک توده‌ای» یعنی این که افکار و احساسات نویسندگان و هنرمندان ما باید با افکار و احساسات توده‌های وسیع کارگران، دهقانان و سربازان درهم آمیزد. برای این آمیختگی باید مجدانه زبان توده‌ها را آموخت. اگر قسمت عمده زبان توده‌ها بر شما نامفهوم باشد، چگونه می‌توانید از آفرینش ادبی و هنری سخن بگویید؟ وقتی که من از «قهرمانانی

که برای‌شان میدان نیست هنر خود را نمایش دهند» صحبت می کنم، منظورم این است که توده‌ها به سخنرانی‌های غرای شما ارزش نمی گذارند. شما هرچه بیشتر خودتان را پرتجربه و باسابقه جلوه دهید، هر چه بیشتر قیافه «قهرمان» به خود بگیرید و هر چه بیشتر در آب کردن کالاهای خود تلاش کنید، توده‌ها از خرید آن بیشتر انزجار خواهند یافت. اگر می‌خواهید توده‌ها شما را درک کنند، اگر می‌خواهید با توده‌ها جوش بخورید، باید اراده کنید و از یک پروسه طولانی و حتی دردناک تجدید تربیت بگذرید. در این‌جا من می‌خواهم تجربه خودم را در مورد چگونگی دگرگون‌شدن احساساتم در اختیار شما بگذارم. من به عنوان دانش‌جو وارد زندگی شدم و در مدرسه عادات و رسوم دانش‌جویی را فرا گرفتم. من می‌پنداشتم اگر در برابر دانش‌جویان دیگر که هیچ باری را بر دوش و یا با دست خود حمل نمی کنند، به کوچک‌ترین کار بدنی بپردازم، مثلا بساط سفرم را خودم حمل کنم، از شخصیتم کاسته می‌شود. در آن زمان من فکر می کردم که در دنیا فقط روشنفکران یگانه مردم پاک و تمیز هستند و کارگران و دهقانان در مقایسه با آنان کم‌وبیش کثیف اند. ممکن بود لباس یک روشنفکر دیگر را بپوشم زیرا که فکر می کردم پاک است، ولی حاضر نبودم لباس یک کارگر یا دهقان را بر تن کنم زیرا که آن را کثیف می‌دانستم. اما پس از آن که انقلابی شدم و در میان کارگران، دهقانان و سربازان ارتش انقلابی زندگی کردم، به تدریج آنان را شناختم و آنها هم رفته‌رفته مرا شناختند. آن گاه، و فقط آنگاه بود که در احساسات بورژوایی و خرده‌بورژوایی که در مدارس بورژوایی به خورد من داده بودند، تحولی بنیادی روی داد. من دریافتم که روشنفکرانی که تجدید تربیت نیافته‌اند، در مقایسه با کارگران و دهقانان پاک نیستند و دریافتم که همان کارگران و دهقانان از همه پاک‌ترند، و آنها اگرچه دست‌های چرکین دارند و پاهای‌شان به تاپاله آلوده است، از همه روشنفکران بورژوا و خرده‌بورژوا

پاک‌ترند. این درست همان چیزی است که از تغییر احساسات، تغییر از یک طبقه به طبقه دیگر فهمیده می‌شود. اگر نویسندگان و هنرمندان ما که از محافل روشنفکری می‌آیند، بخواهند که آثارشان مورد قبول توده‌ها واقع شود، باید افکار و احساسات خود را عوض کنند و تجدید تربیت یابند. بدون این تغییر، بدون این تجدید تربیت، به انجام هیچ کاری موفق نخواهند شد و به سان میخ چهارگوشی خواهند ماند که در سوراخ گرد فرو رود.

مسئله آخر مطالعه است که منظور من از آن مطالعه مارکسیسم-لنینیسم و جامعه است. کسانی که خود را نویسنده انقلابی مارکسیست می‌دانند، و به ویژه نویسندگانی که عضو حزب کمونیست هستند، باید معلومات مارکسیستی-لنینیستی داشته باشند. مع‌هذا امروز رفقایی هستند که هنوز با مفاهیم اساسی مارکسیسم آشنایی کافی ندارند. مثلا یکی از این مفاهیم عبارت از این است که هستی تعیین‌کننده شعور است و واقعیت عینی مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی تعیین‌کننده افکار و احساسات ماست. مع‌ذلک برخی از رفقای ما مسئله را معکوس مطرح می‌کنند و مدعی می‌شوند که در هر چیزی باید از «عشق» مبداء گرفت، حال آن که عشق نیز در جامعه طبقاتی هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد مگر عشق طبقاتی. اما این رفقا در جستجوی عشقی هستند مافوق طبقات، عشق مجرد و همچنین آزادی مجرد، حقیقت مجرد، سرشت مجرد انسانی و غیره. این امر نشان می‌دهد که آنها تحت تاثیر شدید بورژوازی قرار گرفته‌اند. این نفوذ را باید یک‌باره برانداخت و صدیقانه به مطالعه مارکسیسم-لنینیسم پرداخت. بدیهی است که کارکنان ادبیات و هنر باید آفرینش‌های ادبی و هنری را مطالعه کنند، اما مارکسیسم-لنینیسم علمی است که آن را همه انقلابیون باید مطالعه کنند، نویسندگان و هنرمندان مستثنی نیستند. آنها باید به مطالعه جامعه یعنی به مطالعه طبقات مختلف جامعه، روابط متقابل و شرایط آنها، چهره‌های آنها و روحیات

آنها بپردازند. فقط زمانی که همه این مسایل را روشن سازیم، ادبیات و هنر ما مضمونی غنی پیدا خواهد کرد و جهت‌گیری درستی خواهد یافت.

من امروز به عنوان افتتاح باب بحث به تذکار این مسایل بسنده می‌کنم و امیدوارم که شما همگی درباره این مسئله و مسایل دیگر مربوطه اظهار نظر کنید.

نتیجه‌گیری

(۲۳ مه ۱۹۴۲)

رفقا! ما طی این ماه سه بار گرد هم آمدیم و در جستجوی حقیقت به مباحثات پرشوری پرداختیم که در طول آن چندین ده نفر از رفقای حزبی و غیرحزبی صحبت کردند، مسایل را به طور آشکار مطرح ساختند و به آنها شکل مشخص‌تری دادند. من معتقدم که جنبش ادبی و هنری ما در مجموع از این بحث‌ها سود فراوان خواهد برد.

وقتی که ما درباره مسئله‌ای به بحث می‌پردازیم، باید از واقعیت آغاز کنیم نه از تعاریف. این شیوه نادرستی است اگر در کتاب‌های درسی به جستجوی تعاریف ادبی و هنری برآییم و سپس از آن تعاریف برای تعیین اصول رهنمای جنبش کنونی ادبی و هنری و یا برای قضاوت درباره نظریات و اختلافات امروزی استفاده کنیم. ما مارکسیست هستیم و مارکسیسم به ما می‌آموزد که برای بررسی هر مسئله نه از تعاریف مجرد، بلکه باید از واقعیت عینی آغاز کنیم و اصول رهنما، سیاست و شیوه‌های خود را به یاری تحلیل این واقعیات معین سازیم. ما باید در بحث کنونی خود درباره کار ادبی و هنری نیز بدین‌سان عمل کنیم.

واقعیاتـی کـه امـروز در برابر ما قـرار دارند، کدامنـد؟ این واقعیات عبـارت اند از: جنگ مقاومت ضد ژاپنی که پنج سـال اسـت چین بدان مشـغول اسـت؛ جنگ ضد فاشیسـتی در سراسـر جهـان؛ تزلـزل مالـکان ارضی بـزرگ و بـورژوازی بزرگ در جنـگ مقاومـت ضـد ژاپنـی و سیاسـت آنهـا مبنـی بـر سـرکوب بی‌رحمانـه خلـق؛ جنبـش انقلابـی در ادبیـات و هنـر پس از جنبش ۴ مه - سـهم بـزرگ این جنبـش در انقـلاب طـی بیست‌وسـه سـال اخیـر و نقایـص متعـدد آن؛ پایگاه‌های دموکراتیـک ضـد ژاپنـی ارتش هشـتم و ارتش چهارم جدیـد و درآمیختن تعداد کثیـری نویسـنده و هنرمنـد در ایـن پایگاه‌ها بـا دو ارتش مذکور و بـا کارگران و دهقانـان؛ اختـلاف بیـن نویسـندگان و هنرمندان مناطق پایگاهی و نویسـندگان و هنرمنـدان مناطـق گومینـدان بـر سـر محیـط کار و وظایـف؛ مسـایل مـورد اختـلاف دربـاره کار ادبـی و هنـری در یـن‌ان و سـایر پایگاه‌هـای ضـد ژاپنـی. این‌هـا واقعیـات موجـود انکارناپذیـری هسـتند کـه ما بایـد در پرتو آنها مسـایل خویـش را مورد بررسـی قـرار دهیم.

پـس گـره موضـوع در کجاسـت؟ بـه عقیـده مـن گـره موضـوع به طور اساسـی عبـارت اسـت از مسـئله خدمـت بـه توده‌هـا و ایـن کـه چگونـه بایـد بـه توده‌ها خدمـت کـرد. تـا زمانـی کـه ایـن دو مسـئله حـل نشـود و یا ایـن که به درسـتی حـل نشـود، نویسـندگان و هنرمنـدان مـا بـا محیـط و وظایـف خویش بـه خوبی جـور نخواهنـد شـد و لاجـرم بـه یـک رشـته دشـواری‌های داخلـی و خارجی بر خواهنـد خـورد. مـن در نتیجه‌گیـری خـودم علی‌الاصـول بر روی این دو مسـئله تکیـه خواهـم کـرد و در ضمـن بـه مسـایل دیگـری کـه بـا آنهـا در ارتباطنـد، خواهـم پرداخت.

۱

نخستین مسئله این است که ادبیات و هنر ما در خدمت چه کسی باید باشد؟

در واقع این مسئله از مدت‌ها پیش به وسیله مارکسیست‌ها و به ویژه به وسیله لنین حل شده است. لنین در سال ۱۹۰۵ تاکید کرد که هنر و ادبیات ما باید «به میلیون‌ها میلیون مردم زحمت‌کش خدمت کند»[1]. ظاهرا از نظر رفقایی که در پایگاه‌های ضد ژاپنی در زمینه ادبیات و هنر کار می‌کنند، این مسئله از مدت‌ها پیش حل شده و نیازی به طرح دوباره آن نیست. ولی در واقع این طور نیست. بسیاری از رفقا هنوز راه‌حل روشن و صریحی برای این مسئله نیافته‌اند. از این جهت احساسات و عواطف‌شان، آثارشان، رفتارشان و نظرات‌شان درباره اصول رهنمون ادبیات و هنر ناگزیر کم‌وبیش از نیازمندی‌های توده‌ها، نیازمندی‌های مبارزه عملی جدا مانده است. البته در میان عده کثیر فرهنگیان، نویسندگان، هنرمندان و سایر کارکنان ادبیات و هنر که در کنار حزب کمونیست، ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید در مبارزه عظیم نجات‌بخش شرکت می‌جویند، ممکن است بعضی‌ها فرصت‌طلب باشند که به طور موقتی با ما بمانند، اما اکثریت قاطع آنها همه نیروی خویش را در راه هدف مشترک به کار انداخته‌اند. در اثر کوشش آنهاست که در زمینه ادبیات، تئاتر، موسیقی و هنرهای زیبا موفقیت‌های بزرگی حاصل شده است. عده زیادی از این نویسندگان و هنرمندان پس از درگرفتن جنگ مقاومت وارد کار شده‌اند؛ بسیاری از آنان مدت‌ها پیش از وقوع این جنگ برای خدمت به انقلاب پا نهادند، هزاران دشواری و رنج کشیده‌اند و با فعالیت و آثار خود توده‌های وسیع را تحت تاثیر قرار داده‌اند. پس چرا ما می‌گوییم که حتی بین این رفقا نیز بعضی‌ها هنوز به حل روشن و صریحی برای این مسئله توفیق نیافته‌اند که ادبیات و هنر باید در خدمت

چه کسی باشد؟ آیا می‌توان تصور کرد که هنوز در بین آنها کسانی یافت می‌شوند که بگویند ادبیات و هنر انقلابی باید نه در خدمت توده‌های وسیع خلق بلکه در خدمت استثمارگران و ستم‌کاران قرار گیرد؟

البته ادبیات و هنری نیز وجود دارد که در خدمت استثمارگران و ستم‌کاران است. ادبیات و هنری که برای طبقه مالکان ارضی ساخته شده، ادبیات و هنری است فیودالی. ادبیات و هنر طبقه حاکم در عصر فیودالی چین از آن جمله بوده است و این گونه ادبیات و هنر تا امروز هم نفوذ فوق‌العاده‌ای در چین دارد. ادبیات و هنری که برای بورژوازی ساخته شده، ادبیات و هنر بورژوایی است. اشخاصی مانند لیان‌شی‌چیو[۲] که مورد انتقاد کوبنده لوسیون قرار گرفت، گرچه ادعا می‌کنند که ادبیات و هنر مافوق طبقات است، ولی آنها در واقع له ادبیات و هنر بورژوایی و علیه ادبیات و هنر پرولتاریایی موضع می‌گیرند. ادبیات و هنر دیگری نیز وجود دارد که در خدمت امپریالیست‌ها است –مثلا آثار جوزوه‌ژن، جان‌زی‌پین[۳] و امثال‌هم– و ما آن را ادبیات و هنر خاینین به میهن می‌نامیم. نزد ما ادبیات و هنر در خدمت گروه‌هایی نیست که در بالا نام برده شد، بلکه در خدمت خلق است. ما قبلا گفتیم که فرهنگ نوین چین در مرحله کنونی فرهنگ ضد امپریالیستی و ضدفیودالی توده‌های وسیع مردم است که به رهبری پرولتاریا درآمده اند. امروزه هر چیز که اصالتا توده‌ای باشد، ضرورتا از طرف پرولتاریا رهبری می‌شود. هر آن چه که تحت رهبری بورژوازی است، ممکن نیست متعلق به توده‌ها باشد. این مطلب در مورد ادبیات و هنر نوین نیز که عناصری از فرهنگ نوین اند، صدق می‌کند. ما باید میراث پرغنا و بهترین سنت‌های ادبیات و هنر را که از ایام قدیم چین و کشورهای خارجی به ما رسیده‌اند، حفظ کنیم ولی با این هدف که آنها را در خدمت توده‌های مردم بگذاریم. ما از این که شکل‌های ادبی و هنری گذشته را مورد

استفاده قرار دهیم، به‌هیچ‌وجه روگردان نیستیم؛ ولی این شکل‌ها درست پس از آن که در دست ما از نو ساخته شده و مضمون نوینی یافتند، انقلابی خواهند شد و در خدمت خلق قرار خواهند گرفت.

حال ببینیم توده‌های مردم کیستند؟ وسیع‌ترین توده‌های مردم که بیش از ۹۰ درصد جمعیت ما را تشکیل می‌دهند عبارت اند از کارگران، دهقانان، سربازان و خرده‌بورژوازی شهری. از این جهت ادبیات و هنر ما در درجه اول برای کارگران است، یعنی برای طبقه‌ای که انقلاب را رهبری می کند. در درجه دوم برای دهقانان که پرشمارترین و مصمم‌ترین متحدین ما در انقلابند. در درجه سوم برای کارگران و دهقانان مسلح، به عبارت دیگر، برای ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید و سایر واحدهای مسلح خلق که نیروهای عمده جنگ انقلابی را تشکیل می‌دهند. در درجه چهارم برای توده‌های زحمت‌کش خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران خرده‌بورژوا که متحدین ما در انقلابند و می‌توانند مدت مدیدی با ما هم‌کاری کنند. این چهار گروه اکثریت عظیم ملت چین و وسیع‌ترین توده‌های مردم را تشکیل می‌دهند.

پس ادبیات و هنر ما باید در خدمت چهار گروهی باشد که در بالا شمردیم. ما برای این که به آنها خدمت کنیم، باید در موضع پرولتاریا قرار گیریم نه در موضع خرده‌بورژوازی. امروز نویسندگانی که به موضع اندیویدوالیستی و خرده‌بورژوایی چسبیده‌اند، ناتوان از آنند که واقعا به توده‌های انقلابی کارگران، دهقانان و سربازان خدمت کنند زیرا که توجه آنها به طور عمده به عده قلیل روشنفکران خرده‌بورژوا معطوف است. این است دلیل قاطعی که چرا بعضی از رفقای ما نمی‌توانند این مسئله را که ادبیات و هنر ما در خدمت چه کسی باید باشد، به طور صحیح حل کنند. من درباره جنبه تیوریک این مسئله

صحبت نمی کنم. هیچ کس در صفوف ما، در تیوری و یا در سخن، نمی گوید که اهمیت توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان از روشنفکران خرده‌بورژوا کم‌تر است. من می‌خواهم در این جا از آنچه در عمل و فعالیت می گذرد، صحبت کنم. آیا رفقا در عمل و فعالیت خود به روشنفکران خرده‌بورژوا بیشتر از کارگران، دهقانان و سربازان اهمیت نمی‌دهند؟ به نظر من بیشتر اهمیت می‌دهند. بسیاری از رفقا به جای این که این روشنفکران را هدایت کنند تا همراه خود به توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان نزدیک شوند، در مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند، به ترسیم چهره توده‌ها و آموزش آنها مبادرت ورزند، بیشتر به مطالعه روشنفکران خرده‌بورژوا و به تحلیل روحیات آنها می‌پردازند و به خصوص ترجیح می‌دهند که این روشنفکران را ترسیم کنند، نقایص آنها را بپوشانند و تبرئه‌جویی کنند. بسیاری از رفقای ما که از خرده‌بورژوازی برخاسته‌اند و خودشان روشنفکرند، فقط از میان روشنفکران دوست می گیرند و تمام توجه‌شان معطوف به مطالعه و توصیف اینان است. اگر این رفقا از موضع پرولتاریا به مطالعه و ترسیم روشنفکران می‌پرداختند، حق با آنها بود. ولی چنین نیست یا لااقل کاملا چنین نیست. آنها در موضع خرده‌بورژوازی قرار می گیرند و آثاری خلق می کنند که نوعی بیان خود خرده‌بورژوازی است – تعداد کثیری از آثار ادبی و هنری آنها گواه بر این مدعاست. این رفقا در بسیاری از موارد علاقه فراوانی به روشنفکران دارای منشاء خرده‌بورژوازی ابراز می‌دارند تا حدی که نقایص آنها را مورد لطف قرار می‌دهند و یا حتی این نقایص را ستایش می کنند. از طرف دیگر این رفقا با توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان به ندرت در تماس می‌آیند، آنها را درک نمی کنند، به مطالعه آنها نمی‌پردازند، در میان آنها دوستان صمیمی ندارند و از ترسیم آنها عاجز اند؛ اگر هم دست به ترسیم آنها بزنند، لباس انسان زحمت کش ولی چهره یک

روشـنفکر خرده‌بـورژوا را می‌کشـند. این رفقا از بعضی جهات کارگـران، دهقانان، سـربازان و کادرهایی را که از صفوف آنان برخاسـته‌اند دوسـت دارند، ولی بعضی مواقـع و از جهـات دیگـر آنهـا را دوسـت ندارنـد، احساسـات آنها ، حـرکات آنها ، همچنیـن ادبیـات و هنر آنها را که هنوز در نطفه اسـت (ماننـد روزنامه‌های دیواری، نقاشـی‌های دیواری، آوازهای فلکور و داسـتآنها ی فلکور و غیره) دوسـت ندارند. البتـه آنهـا بعضـی مواقع نیز به این چیزها علاقه نشـان می‌دهند، ولـی این فقط وقتی اسـت کـه در پـی چیز نـوی می‌گردند، چیزی کـه بتوانند آثار خویـش را با اقتباس از آن آرایـش دهنـد و یـا این که حتـی مجذوب بعضی از جنبه‌هـای عقب‌مانده این ادبیـات و هنـر می‌شـوند. ایـن رفقا گاهـی صریحا ایـن چیزها را تحقیـر می‌کنند و بـه آنچـه کـه به روشـنفکران خرده‌بـورژوا و حتی به بـورژوازی متعلق اسـت، روی می‌آورنـد. پای این رفقا هنوز در سـرزمین روشـنفکران خرده‌بـورژوازی میخ‌کوب اسـت و یـا به بیـان زیباتر، هنـوز در ژرفـای روح آنها کاخ امپراطوری روشـنفکران خرده‌بورژوایـی پابرجاسـت. پس این مسـئله کـه ادبیات و هنر در خدمت کیسـت، در نـزد ایـن رفقـا هنـوز حل نشـده و یا هنوز صریحا حل نشـده اسـت. ایـن امر تنها در مـورد کسـانی کـه بـه تازگـی بـه یـن‌ان آمده‌اند، صـادق نیسـت؛ حتـی در میان رفقایـی که در جبهه بودند و هم‌اکنون چند سـال اسـت کـه در مناطق پایگاهی ما و در ارتـش هشـتم و ارتـش چهارم جدید مشـغول کارند، نیز فراوانند افـرادی که این مسـئله هنـوز برای‌شـان کاملا حل نشـده اسـت. بـرای این کـه این مسـئله کاملا حل شـود، زمان لازم اسـت – لااقل هشـت تا ده سـال. معذالک حتی اگر مدت مدیدی هـم لازم باشـد، مـا موظفیـم کـه ایـن مسـئله را حـل کنیـم و آن را به طـور صریح و قطعـی حـل کنیـم. کارکنـان ادبـی و هنـری مـا بایـد از عهده ایـن وظیفـه برآیند و موضـع خـود را تغییـر دهنـد؛ آنهـا بایـد بـه تدریج بـه سـمت کارگـران، دهقانان و سـربازان، بـه سـمت پرولتاریـا گام نهنـد، از ایـن راه کـه بـه میـان آنها برونـد، خود

را در قلب مبارزه عملی بیاندازند، و مارکسیسم و جامعه را مطالعه کنند. فقط به این طریق است که ما می‌توانیم ادبیات و هنری بیافرینم که واقعا در خدمت کارگران، دهقانان و سربازان باشد - ادبیات و هنر اصیل پرولتاریایی.

این مسئله که ادبیات و هنر در خدمت چه کسی باید باشد مسئله‌ای‌ست اساسی و اصولی. مشاجرات و اختلاف‌نظرها، مخالفت‌ها و نفاق‌هایی که در گذشته در میان برخی از رفقا ظهور کرده بود، مربوط به این مسئله اساسی و اصولی نبوده بلکه به مسایلی مربوط بوده است که بیشتر فرعی و حتی به مسایلی که فاقد هرگونه جنبه اصولی بوده‌اند. ولی طرفین بحث در مورد این مسئله اصولی به هیچ‌وجه اختلافی با هم نداشته‌اند، بلکه به عکس آنها در این مورد تقریبا اتفاق نظر کامل داشته‌اند، یعنی در واقع هر دو طرف تا حدی گرایش داشتند به این که کارگران، دهقانان و سربازان را کوچک بشمارند و برکنار از توده‌ها بمانند. وقتی که من می‌گویم «تا حدی» به این علت که به طور کلی اگر این رفقا کارگران، دهقانان و سربازان را کوچک شمرده‌اند و اگر از توده‌ها برکنار مانده‌اند، مثل آن نیست که در نزد گومیندان دیده می‌شود. ولی در هر صورت چنین گرایشی وجود دارد. تا زمانی که این مسئله اساسی حل نشود، حل بسیاری از مسایل دیگر دشوار خواهد بود. به عنوان نمونه، سکتاریسم در محافل ادبی و هنری را در نظر بگیریم. این نیز مسئله‌ای اصولی است، ولی سکتاریسم را فقط می‌توان از این طریق برانداخت که شعار «خدمت به کارگران و دهقانان»، «خدمت به ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید»، شعار «رفتن به میان توده‌ها» مطرح شود و دقیقا به مرحله عمل درآید، وگرنه مسئله سکتاریسم هرگز حل نخواهد شد. لوسیون گفته است: «شرط ضرور وجود جبهه متحد داشتن هدف مشترک است.... عدم وحدت در جبهه ما نشان می‌دهد که ما نتوانسته‌ایم هدف مشترکی برای خود معین کنیم، و دیگر این که بعضی اشخاص یا فقط برای

گروه‌های کوچک و یا در واقع فقط برای خود کار می‌کنند. اگر منظور همه ما خدمت به توده‌های کارگر و دهقان باشد، بدون شک جبهه ما وحدت خواهد یافت.»[۴] این مسئله که در آن وقت در شانگهای مطرح بود، اینک در چون‌چینگ نیز مطرح است. در این گونه نقاط حل کامل این مسئله بسیار دشوار است زیرا که حکمرانان نویسندگان و هنرمندان انقلابی را سرکوب می‌کنند و آزادی رفتن به میان توده کارگران، دهقانان و سربازان را از آنها سلب می‌نمایند.

وضع ما در این‌جا کاملا طور دیگر است. ما مساعی نویسندگان و هنرمندان انقلابی را در برقراری پیوند نزدیک با کارگران، دهقانان و سربازان تشویق می‌کنیم، ما به آنها آزادی کامل می‌دهیم که به میان توده‌ها بروند و ادبیات و هنر انقلابی اصیل به وجود آورند. از این جهت این مسئله در نزد ما نزدیک به حل است. اما این که حل مسئله نزدیک است، به آن معنی نیست که حل کامل و قطعی مسئله به دست آمده است. اگر ما از لزوم مطالعه مارکسیسم و جامعه صحبت می‌کنیم، درست به منظور نیل به حل کامل و قطعی این مسئله است. منظور ما از مارکسیسم، مارکسیسم زنده است که در زندگی و در مبارزه توده‌ها نقش مؤثری ایفا می‌کند، نه مارکسیسم صرفا زبانی. اگر مارکسیسم صرفا زبانی به مارکسیسم در زندگی واقعی درآید، آن‌گاه دیگر جایی برای سکتاریسم باقی نخواهد ماند و نه فقط مسئله سکتاریسم، بلکه بسیاری از مسایل دیگر را نیز می‌توان حل کرد.

۲

پس از حل مسئله «به چه کسی باید خدمت کرد»، مسئله «چگونه باید خدمت کرد»، پیش می‌آید، یا به قول بعضی از رفقا: آیا باید کوشش‌های خود را در

راه ارتقـاء سـطح ادبیـات و هنـر به کار بریم یـا در راه توده‌ای کـردن آنها ؟

در گذشـته برخـی از رفقـا تـا حـدی و حتی گاهی تـا حد زیـادی بـه توده‌ای کردن ادبیـات و هنـر کـم بهـا می‌دادنـد یـا آن را از دیده فرو می گذاشـتند. آنها بـه ارتقاء سـطح ادبیـات و هنـر بیـش از حـد اهمیـت می‌دادنـد. بدیهی اسـت که ارتقاء سـطح ادبیـات و هنـر را بایـد تأکیـد کرد، ولی خطاسـت اگر ایـن کار به طـور یک جانبه و منفـرد انجـام گیـرد و بـه مبالغـه برسـد. فقدان حـل دقیق و روشـن مسـئله «برای چـه کسـی» کـه مـن در بـالا بـه آن اشـاره کـردم، در این رابطـه نیز ظاهر می‌شـود. ایـن رفقـا بـه علـت این که مسـئله «بـرای چه کسـی» را روشـن نسـاخته‌اند، ملاک صحیحـی برای تشـخیص آنچه که «تـوده‌ای کردن» و «ارتقاء سـطح» می‌نامند، در دسـت ندارنـد و بـه طریق اولـی نمی‌توانند رابطه صحیح میـان ایـن دو را دریابند. از آن‌جـا کـه ادبیـات و هنر ما علی‌الاصـول در خدمت کارگـران، دهقانان و سـربازان اسـت، توده‌ای کـردن بـه ایـن معنـی اسـت کـه آنهـا را در میـان کارگـران، دهقانان و سـربازان تـوده‌ای کنیـم و بـالا بـردن سـطح بـه معنـای آن اسـت که سـطح کنونی کارگـران، دهقانـان و سـربازان را مبـدا قرار دهیـم و از آن بالاتـر برویم. چه چیزی را مـا بایـد در میـان کارگـران، دهقانـان و سـربازان تـوده‌ای کنیم؟ آیا آنچـه را که موافـق نیازمندی‌هـا و مـورد قبـول طبقـه فیـودال مالـکان ارضی اسـت؟ یـا آنچه را کـه موافـق نیازمندی‌هـا و مـورد قبـول بـورژوازی اسـت؟ یـا آنچـه را کـه موافـق نیازمندی‌هـا و مـورد قبـول روشـنفکران خرده‌بورژوایـی اسـت؟ نـه، هیچ‌یـک از این‌هـا را. مـا فقط آن چیـزی را باید توده‌ای کنیم که کارگران، دهقانان و سـربازان نیـاز دارنـد و می‌تواننـد به آسـانی قبـول کنند. از این جهـت پیش از آن کـه به کار آمـوزش کارگـران، دهقانـان و سـربازان دسـت بزنیم، بایـد از آنها بیاموزیـم. این به ویـژه در مـورد ارتقـای سـطح صادق اسـت. بـرای این که چیـزی را بالا بریـم، باید از جایـی حرکـت کنیـم کـه آن چیـز قـرار دارد. مثلا بـرای این که یک سـطل آب

را بلند کنیم، آیا جز این است که آن را از روی زمین بر می‌داریم؟ مگر ممکن است سطل را از هوا بلند کنیم؟ پس برای این که سطح ادبیات و هنر را بالا بریم، از کجا باید حرکت کنیم؟ از سطح طبقه فیودال؟ یا از سطح بورژوازی؟ و یا از سطح روشنفکران خرده‌بورژوا؟ نه، از هیچ‌یک از این سطح‌ها، فقط باید از سطح توده کارگران، دهقانان و سربازان حرکت کنیم. این به‌هیچ‌وجه به آن معنا نیست که ما باید سطح کارگران، دهقانان و سربازان را به «ارتفاع» سطح طبقه فیودال، بورژوازی و یا روشنفکران خرده‌بورژوا برسانیم، بلکه به معنای آن است که ما باید سطح ادبیات و هنر را در جهتی که کارگران، دهقانان و سربازان پیش می‌روند، در جهتی که پرولتاریا به پیش می‌رود، بالا بریم. در این‌جا دوباره وظیفه آموختن در مکتب کارگران، دهقانان و سربازان مطرح می‌شود. فقط با حرکت از سطح کارگران، دهقانان و سربازان است که ما می‌توانیم درک صحیحی از توده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها بیابیم و رابطه صحیح میان آن دو را پیدا کنیم.

سرچشمه کلیه رشته‌های ادبیات و هنر در آخرین تحلیل چیست؟ آثار ادبی و هنری به مثابه شکل‌های ایدیولوژیک، محصول انعکاس زندگی اجتماعی معینی در مغز انسان هستند. ادبیات و هنر انقلابی عبارت است از محصول انعکاس زندگی مردم در مغز نویسنده یا هنرمند انقلابی. زندگی مردم همیشه به صورت معدنی است از مصالح اولیه ادبیات و هنر -مصالح به حالت طبیعی، مصالح کارنشده، ولی در عوض جان‌دارترین، غنی‌ترین و اساسی‌ترین چیزی است که می‌توان یافت؛ و در این مفهوم هر ادبیات و هنری در برابر این مصالح بی‌رونق است؛ این مصالح سرچشمه یگانه و لایزال هر ادبیات و هنر است- سرچشمه یگانه زیرا تنها سرچشمه ممکن است و سرچشمه دیگری غیر از آن وجود ندارد.

بعضی‌ها خواهند گفت: مگر ادبیات و هنری که در کتب و آثار باستانی و در کشورهای بیگانه دیده می‌شوند، سرچشمه نیستند؟ حقیقت این است که آثار ادبی و هنری گذشته سرچشمه نیستند، بلکه جویبارند؛ این آثار با مصالحی که مؤلفان قدیم یا خارجی از زندگی مردم زمان و محل خود به دست آورده‌اند، آفریده شده است. ما باید از میراث ادبیات و هنری که از گذشته به ما رسیده، هر آنچه را که خوب است، بگیریم و آنچه را که مفید است، به طور انتقادی فرا گیریم و آن را هنگامی که با مصالح زندگی مردم زمان و محل خود به آفرینش آثار ادبی و هنری می‌پردازیم، به عنوان سرمشق مورد استفاده قرار دهیم. در داشتن یا نداشتن چنین سرمشقی یک تفاوت هست و آن این که آیا اثر نویسنده و هنرمند شکیل است یا نتراشیده، ظریف است یا خشن، دارای سطح عالی است یا سطح نازل، تندتر تمام می‌شود یا کندتر. از این جهت ما نباید میراث گذشتگان و خارجیان را ولو این که آثار فیودالی و بورژوایی باشند، به دور افکنیم و از آموختن از آن اعراض کنیم. اما پذیرفتن این میراث و سرمشق گرفتن از آن هرگز نباید جای آفرینش ادبی و هنری ما را بگیرد؛ هیچ چیزی نمی‌تواند جانشین آن شود. نقل آثار گذشتگان و خارجیان و تقلید از آنها بدون هیچ گونه انتقاد، به معنای گرفتار شدن به بی‌ثمرترین و زیان‌بخش‌ترین دگماتیسم در زمینه ادبیات و هنر است. نویسندگان و هنرمندان انقلابی چین، نویسندگان و هنرمندانی که نویدبخش اند، باید به میان توده‌ها بروند؛ آنها باید طی مدتی طولانی بدون چون و چرا با جان و دل به میان توده‌های کارگر، دهقان و سرباز بروند، از میان کوره آتشین مبارزه بگذرند، به آن سرچشمه یگانه خلاقیت، به آن سرچشمه‌ای که به وجه شگفت‌انگیزی غنی و پرمایه است، روی آورند تا آن که انواع و اقسام مردم، کلیه طبقات، کلیه توده‌ها، کلیه شکل‌های شورانگیز زندگی و مبارزه، کلیه مصالح خام ادبیات و هنر را از نظر بگذرانند،

درک کنند، مطالعه نمایند، تجزیه‌وتحلیل به عمل آورند. فقط پس از آن است که آنها می‌توانند به آفرینش ادبی و هنری دست بزنند. کار شما در غیر این صورت بی‌موضوع خواهد بود و در شمار آن کسانی در خواهید آمد که از نویسندگی و هنرمندی فقط نامی دارند - از آن نوعی که لوسیون در وصیت‌نامه خود به پسرش قویا توصیه می‌کرد که هرگز از آنها سرمشق نگیرد.(۵)

اگرچه زندگی اجتماعی انسآنها یگانه سرچشمه ادبیات و هنر است و در مضمون به وجه غیرقابل‌قیاسی زنده‌تر و غنی‌تر از ادبیات و هنر است، مع‌هذا مردم تنها به زندگی قانع نیستند و می‌خواهند ادبیات و هنر هم داشته باشند. چرا؟ زیرا که اگرچه زندگی و ادبیات و هنر هر دو زیبا هستند، آن زندگی که در آثار ادبی و هنری انعکاس می‌یابد، می‌تواند و باید عالی‌تر، پرتوان‌تر، منسجم‌تر، تیپیک‌تر از زندگی واقعی روزانه باشد، از آن به ایده‌آل نزدیک‌تر باشد و بدین جهت کلی‌تر باشد. ادبیات و هنر انقلابی باید به آفرینش چهره‌های متنوع از زندگی واقعی بپردازد و به توده‌ها یاری دهد که تاریخ را به پیش برانند. فی‌المثل، بعضی‌ها از گرسنگی و سرما رنج می‌برند و قربانی ستم اند، ولی برخی دیگر انسآنها را استثمار می‌کنند و بر آنها ستم روا می‌دارند. این واقعیت در همه‌جا به چشم می‌خورد و مردم آنها را پیش‌پاافتاده و مبتذل می‌انگارند. ولی نویسندگان و هنرمندان توانایی این را دارند که این پدیده‌های روزانه را منسجم گردانند، تضادها و مبارزات درونی آنها را به شکل تیپیک بیان کنند و به این طریق آثاری به وجود آورند که بتواند توده‌های مردم را بیدار کند، آنها را به شور و شوق درآورد، به وحدت و مبارزه برای تغییر محیط زیست خود فراخواند. این وظایف بدون چنین ادبیات و هنری نمی‌تواند انجام گیرد. و یا این که با تأثیر و سرعت لازم نمی‌تواند انجام گیرد.

توده‌ای کردن و بالا بردن سطح ادبیات و هنر به چه معنی است؟ چه رابطه‌ای میان این دو وظیفه وجود دارد؟ آثاری که در سطح توده‌های مردم است، ساده‌تر است و آسان‌تر فهمیده می‌شود و از این جهت زودتر مورد قبول توده‌های مردم زمان ما واقع می‌شود. آثاری در سطح بالاتر چون ظریف‌ترند ایجاد آنها نسبتا دشوار است و در لحظه کنونی پخش آنها در میان توده‌های مردم معمولا چندان آسان و سریع صورت نمی‌گیرد. مسئله‌ای که اکنون کارگران، دهقانان و سربازان با آن روبه‌رو هستند، چنین است: آنها هم اکنون در نبردی سخت و خونین با دشمن درگیرند و چون در اثر سلطه متمادی طبقه فیودال و بورژوازی، بی‌سواد و تحصیل‌نکرده هستند، نیاز مبرم دارند به این که جنبش پردامنه‌ای برای آشنایی با فرهنگ برپا شود. آنها مصرانه خواستار فرهنگ و آموزش و همچنین آثار ادبی و هنری هستند که نیازمندی‌های مبرم آنها را برآورده سازد و برای آنها به آسانی قابل هضم باشد، به طوری که شور و شوق آنها در مبارزه برانگیخته شود، ایمان‌شان به پیروزی استوار گردد، همبستگی‌شان تقویت یابد تا یک‌دل و یک‌جان علیه دشمن برزمند. آنچه آنها قبل از هر چیز بدان نیازمندند، «گل نشاندن بر پارچه زربفت» نیست، بلکه «هدیه زغال در روز برفی» است. از این جهت در شرایط فعلی، توده‌ای کردن ادبیات و هنر عاجل‌ترین وظیفه است. کم‌بهادادن و یا نادیده‌گرفتن آن خطا است.

مع‌الوصف توده‌ای کردن و بالا بردن سطح را نمی‌توان به طور مطلق از هم جدا ساخت. اکنون این امکان هست که برخی از آثاری را که کیفیت عالی دارند، به میان توده‌ها برد، از طرف دیگر سطح فرهنگی توده‌ها پیوسته بالا می‌رود. اگر کار توده‌ای کردن ما همیشه در یک سطح بماند، اگر ماه‌ها و سال‌ها فقط یک کالا تولید شود، اگر همیشه همان «گاوچران کوچولو»[۶] و همان کلمات: «آدم، دست، دهان، کارد، گاو، گوسفند»[۷] عرضه شود، در آن صورت چه فرقی است

میـان آن کـه آمـوزش می‌دهـد و آن که آمـوزش می گیرد؟ ایـن توده‌ای کردن چه معنایـی می‌تواند داشـته باشـد؟ مردم خواسـتار تـوده‌ای کـردن آثار ادبـی و هنری و سـپس ارتقـاء آن بـه سـطح عالی‌تـری هسـتند؛ آنهـا می‌خواهنـد که سـطح مـاه به مـاه و سـال بـه سـال ارتقا بیابـد. در این‌جا تـوده‌ای کردن بـه معنـای قابل‌فهم کردن بـرای مـردم اسـت و بالا بردن سـطح بـه معنای بالا بـردن آن برای مردم اسـت. چنین بـالا بردنـی از خـلاء شـروع نمی‌شـود و در چهـار دیـواری محـدود نمی‌مانـد، بلکه بـر اسـاس تـوده‌ای کـردن مبتنـی اسـت. ایـن بـالا بـردن بـه وسـیله تـوده‌ای کردن معیـن می‌شـود و در عیـن حـال آن را نیـز هدایـت می کنـد. در چین تکامـل انقلاب و فرهنـگ انقلابـی نامـوزون اسـت و گسـترش آنهـا بـه طـور تدریجـی صـورت می گیـرد. در حالـی کـه در یک‌جـا ادبیـات و هنر توده‌ای شـده و سـطح آنها بر این پایـه بـالا رفته اسـت، در جـای دیگر هنوز تـوده‌ای کردن آغاز نشـده اسـت. از این رو تجربـه مثبتـی کـه ما در یک نقطـه در مورد تـوده‌ای کردن ادبیـات و هنر و بالا بـردن سـطح ادبیـات و هنـر بر پایـه توده‌ای کـردن آنها بـه دسـت آورده‌ایم، ممکن اسـت در نقـاط دیگـر مـورد اسـتفاده قرار گیـرد و کار تـوده‌ای کردن و بـالا بردن سـطح را در آن نقـاط هدایـت نماید و آنهـا را از کج‌روی‌های بسـیاری مصون بدارد. در مقیـاس بین‌المللـی تجربـه مثبـت کشـورهای خارجـی و بـه ویژه اتحاد شـوروی نیـز می‌توانـد راهنمـای مـا باشـد. از ایـن رو در نزد ما بالا بردن سـطح ادبیـات و هنر بـر اسـاس تـوده‌ای کـردن مبتنی اسـت و در عین حال تـوده‌ای کردن به وسـیله بالا بـردن سـطح هدایـت می‌شـود. درسـت به ایـن دلیل اسـت کـه کار تـوده‌ای کردن، بـه معنایـی کـه مـا می‌فهمیـم، نه فقـط مانعی بر سـر راه بالا بردن سـطح نیسـت بلکه بـه عکـس پایه‌ای‌سـت بـرای بالا بـردن سـطح در مقیاس محـدود کنونـی و همچنین شـرایط لازم را بـرای ادامـه کار بـالا بردن سـطح در مقیاس به مراتب وسـیع‌تری در آینـده فراهم می‌سـازد.

علاوه بر بالا بردن سطح آثاری که به طور مستقیم نیازمندی‌های توده‌ها را برآورده می‌سازد، نوع دیگری از بالا بردن سطح هم هست که به طور غیرمستقیم نیازمندی‌های آنها را برطرف می‌سازد - آن نوع از بالا بردن سطح که مورد نیاز کادرهاست. کادرها عناصر پیش‌رو توده‌ها هستند و به طور کلی از توده‌ها آموزش بیشتری دیده‌اند؛ برای آنها ادبیات و هنری در سطح بالاتر کاملا لازم است. نادیده گرفتن این احتیاج اشتباه است. آنچه شما برای کادرها انجام می‌دهید تماما برای توده‌هاست، زیرا توده‌ها را جز به وسیله کادرها نمی‌توان آموزش داد و هدایت کرد. اگر ما از این هدف رو برگردانیم، اگر آنچه ما به کادرها می‌دهیم، نتواند به آنان در آموزش و هدایت توده‌ها کمک کند، کوشش ما در بالا بردن سطح ادبیات و هنر مانند تیراندازی بدون هدف خواهد شد و از اصل اساسی خدمت به توده‌های مردم جدا خواهد گشت.

سخن کوتاه، مصالح خام ادبیات و هنر که از زندگی مردم گرفته می‌شود در اثر کار آفریننده نویسندگان و هنرمندان انقلابی به صورت ادبیات و هنر در می‌آید که به مثابه شکل‌های ایدیولوژیک در خدمت توده‌های مردم قرار می‌گیرد. این از یک سو ادبیات و هنر بسیار پیش‌رو را در بر می‌گیرد که بر پایه ادبیات و هنری ابتدایی تکامل یافته و برای بخشی از توده‌ها که سطح‌شان بالاست و یا به ویژه برای کادرهایی که در بین توده‌ها کار می‌کنند، ضرور است، و از سوی دیگر شامل ادبیات و هنر ابتدایی می‌گردد که از طرف ادبیات و هنر پیش‌رو هدایت می‌شود و به طور کلی اکنون مورد نیاز مبرم اکثریت قاطع توده‌هاست. ادبیات و هنر ما، خواه در سطح بالا و خواه در سطح ابتدایی باشد، به طور یکسان در خدمت توده‌های مردم و در درجه اول در خدمت کارگران، دهقانان و سربازان است؛ ادبیات و هنر ما برای آنها خلق شده و به وسیله آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اینک که ما مسئله ارتباط میان توده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها را حل کردیم، مسئله ارتباط میان متخصصین و توده‌ای کنندگان ادبیات و هنر را نیز می‌توانیم حل کنیم. متخصصین ما نه فقط برای کادرها بلکه همچنین و به ویژه برای توده‌ها کار می‌کنند. متخصصین ادبیات ما باید به روزنامه‌های دیواری توده‌ها و به رپورتاژهایی که از ارتش و دهات می‌رسند، عطف توجه کنند. متخصصین ما در زمینه تئاتر باید به گروه‌های کوچک هنرپیشگی در ارتش و دهات عطف توجه کنند. متخصصین ما در زمینه موسیقی باید به تصنیف‌های توده‌ها عطف توجه کنند. متخصصین ما در زمینه هنرهای زیبا باید به هنرهای زیبای توده‌ها عطف توجه کنند. همه این رفقا باید با رفقایی که در میان توده‌ها به کار توده‌ای کردن ادبیات و هنر مشغولند، پیوند نزدیک داشته باشند. آنها باید از یک سو توده‌ای کنندگان را کمک و هدایت کنند، و از سوی دیگر از این رفقا بیاموزند و به وسیله آنها از شیره حیات‌بخش توده‌ها به منظور جان‌دار کردن و غنی‌ساختن هنر خویش بهره برگیرند تا آن که تخصص‌شان به صورت «کاخی در میان ابرها» دور از توده‌ها و از واقعیت، عاری از مضمون و از زندگی درنیاید. ما باید متخصصین خود را گرامی بداریم زیرا که آنها برای امر ما خیلی گران‌بها هستند. مع‌ذالک باید به آنها بگوییم که هیچ نویسنده و هنرمند انقلابی نمی‌تواند به کار خود معنایی ببخشد مگر آن‌گه که با توده‌ها پیوند نزدیک بیابد، افکار و احساسات آنان را بیان کند، و چون سخن‌گوی صدیقی به آنان خدمت کند. او فقط در صورتی که نماینده توده‌ها باشد، می‌تواند آنها را آموزش دهد و فقط در صورتی که به شاگردی توده‌ها رود، می‌تواند معلم آنها گردد. او اگر خود را ارباب توده‌ها بداند، اگر رفتارش مانند آریستوکراسی باشد که در بین «عوام الناس» خودفروشی می‌کند، قریحه‌اش هر قدر هم که عالی باشد، به‌هیچ‌وجه به کار توده‌ها نخواهد خورد و کارش

آینده‌ای نخواهد داشت.

آیا این برخورد ما برخوردی مفیدطلبانه نیست؟ ماتریالیست‌ها مخالف مفیدطلبی به طور اعم نیستند، بلکه مخالف مفیدطلبی فیودالی، بورژوایی و خرده‌بورژوایی هستند؛ آنها مخالف آن ریاکارانی هستند که در سخن به مفیدطلبی حمله می‌کنند ولی در عمل پی‌رو خودخواهانه‌ترین و نزدیک‌بین‌ترین مفیدطلبی اند. در جهان هیچ «ایسمی» نیست که مافوق مفیدطلبی باشد؛ در جامعه طبقاتی فقط مفیدطلبی این یا آن طبقه می‌تواند وجود داشته باشد. ما مفیدطلبان انقلابی پرولتاریایی هستیم. مبداء حرکت ما وحدت منافع امروز و فردای وسیع‌ترین توده‌هایی است که بیش از نود درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند؛ پس ما مفیدطلبان انقلابی هستیم که وسیع‌ترین و دورترین هدف‌ها را در برابر خود نهاده‌ایم؛ ما در شمار آن مفیدطلبان کوته‌نظری نیستیم که به جز منافع جزئی و فوری چیز دیگری را نمی‌بینند. اگر فی‌المثل اثری فقط خوش‌آیند عده قلیلی باشد ولی برای اکثریت مردم مفید نباشد و حتی زیان‌بخش باشد، و اگر مع‌ذالک کسی این اثر را به خاطر مفیدطلبی شخص خود و یا مفیدطلبی گروه معدودی به بازار تحمیل کند، در میان توده‌ها به تبلیغ آن بپردازد و در آخر هم توده‌ها را به مفیدطلبی متهم سازد، در این صورت او نه فقط به توده‌ها توهین کرده است، بلکه نشان داده است که شناخت او درباره خودش خیلی کم بوده است. فقط آن چیزی خوب است که برای توده‌های مردم واقعا مفید باشد. اگر اثر شما به اندازه «برف بهاری» هم زیبا باشد، ولی عجالتا فقط عده قلیلی از آن لذت برند، و هرگاه توده‌ها همچنان به خواندن «آواز خشن‌ها»[۸] دل‌خوش باشند، و هرگاه شما بدون آن که در صدد بالا بردن سطح توده‌ها برآئید به نکوهش آنها اکتفا ورزید، همه سرزنش‌های‌تان بی‌هوده خواهد ماند. مسئله‌ای که اکنون مطرح است، این است که «برف بهاری» را با «آواز خشن‌ها» و بالا

بـردن سـطح ادبیـات و هنـر را بـا توده‌ای کـردن آنهـا وحـدت دهیـم. بـدون چنین وحدتـی، عالی‌تریـن هنـر، از هـر کارشناسـی که باشـد، هیـچ چیز دیگـری به جز تنگ‌نظرتریـن مفیدطلبـی نخواهـد بـود؛ شـما ممکـن است ایـن هنـر را «نـاب و عالـی» بدانیـد، ولـی ایـن فقط شـما هسـتید که چنیـن می‌گوییـد، توده‌ها شـما را تاییـد نمی‌کنند.

همیـن کـه مـا مسـئله سیاسـت اساسـی را حـل کردیـم، یعنـی دانسـتیم کـه بایـد بـه کارگـران، دهقانـان و سـربازان خدمـت کـرد و چگونـه بایـد خدمت کرد، مسـایل دیگر مانند ترسـیم جهات تاریک و روشـن زندگی و مسـئله وحدت نیز حل خواهد شـد. اگـر همـه با این سیاسـت اساسـی موافـق باشـند، در آن صورت نویسـندگان و هنرمنـدان مـا، مـدارس و مطبوعـات و سـازمآنها ی مـا در زمینه ادبیـات و هنر و در تمـام فعالیت‌هـای ادبـی و هنری ما نیز باید از این سیاسـت پی‌روی کنند. دور شـدن از ایـن سیاسـت خطاسـت؛ و آن چـه بـا آن مطابقـت نکنـد، بایـد به وجه شایسـته‌ای اصـلاح گردد.

۳

حـال کـه معلوم شـد ادبیـات و هنر مـا باید در خدمت تـوده خلق باشـد، می‌توانیم بـه بحـث دربـاره مسئله روابـط درون حـزب بپردازیـم، یعنـی مسـئله رابطـه میان کار حـزب در زمینـه ادبیـات و هنـر و کار حزبـی در مجمـوع، و همچنیـن مسـئله روابـط خارجـی حـزب یعنی رابطه میان کار حـزب در زمینه ادبیـات و هنر و کار غیرکمونیسـت‌ها در ایـن زمینـه، بـه عبـارت دیگـر مسـئله جبهـه متحـد در محافل ادبـی و هنری.

از مسئله اول شروع کنیم. در دنیای امروز هر فرهنگ، هر ادبیات و هنری متعلق به طبقه معینی است و از مشی سیاسی مشخصی ناشی می‌شود. در واقع هنر برای هنر، هنر مافوق طبقات، و هنری که جدا یا مستقل از سیاست باشد، وجود ندارد. ادبیات و هنر پرولتاریایی بخشی از مجموعه امر انقلابی پرولتاریاست و همان طور که لنین می گفت: «چرخ و پیچی»[۹] از مکانیسم عمومی انقلاب است. بدین جهت کار ادبی و هنری حزب در مجموعه کار انقلابی حزب موضع ثابت و مشخصی را اشغال می کند و تابع آن وظیفه انقلابی است که حزب برای دوره معینی از انقلاب مقرر داشته است. انکار این مطلب به طور حتم به دوآلیسم و یا پلورالیسم منجر می‌شود و ماهیتا به آن‌جا می‌انجامد که تروتسکی می‌خواست: «سیاست مارکسیستی؛ هنر-بورژوایی.» ما با تأکید مبالغه‌آمیز روی اهمیت ادبیات و هنر که به حد اشتباه برسد موافق نیستیم، ولی با کم‌بهادادن به اهمیت آن نیز موافقت نداریم. ادبیات و هنر تابع سیاست است، ولی در عین حال تاثیر بزرگی بر روی سیاست دارد. ادبیات و هنر انقلابی بخشی از مجموعه امر انقلابی است، چرخ و پیچی از آن است، و گرچه در مقایسه با بعضی بخش‌های بازهم مهم‌تر ممکن است اهمیت و فوریت کم‌تری داشته باشد و در موضع درجه دوم قرار گیرد، ولی چرخ و پیچ جدانشدنی از مکانیسم عمومی است، و بخش ضرور مجموعه امر انقلابی را تشکیل می‌دهد. چنآنچه ما فاقد ادبیات و هنر باشیم -حتی در وسیع‌ترین و ابتدایی‌ترین مفهوم آن- جنبش انقلابی ما به پیش نخواهد رفت و پیروز نخواهد شد. ندیدن این نکته اشتباه است. به علاوه وقتی که ما از تبعیت ادبیات و هنر از سیاست صحبت می کنیم، منظورمان سیاست طبقاتی است، سیاست توده‌هاست، نه سیاست عده قلیلی از سیاستمداران. سیاست، خواه انقلابی و خواه ضد انقلابی باشد، همیشه عبارت است از مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر، نه فعالیت عده اندکی از افراد.

مبارزه انقلابی در جبهه ایدیولوژیک و هنری باید پی‌رو مبارزه سیاسی باشد زیرا بیان منسجم نیازمندی‌های طبقات و توده‌ها فقط به وسیله سیاست میسر است. سیاست‌مداران انقلابی، متخصصین امور سیاسی که علم یا هنر سیاست انقلابی را بلدند، در واقع چیز دیگری نیستند جز رهبران میلیون‌ها میلیون سیاست‌مداران دیگر که توده‌های مردم باشند. وظیفه آنها این است که نظرات این توده‌های میلیونی سیاست‌مداران را گرد آورند، متبلور سازند و سپس آن را نزد توده‌ها برگردانند تا آن که توده‌ها نظرات مذکور را بگیرند و به عمل درآورند. بنابراین آنها از جمله «سیاستمداران» نوع آریستوکرات نیستند که خود را در چهاردیواری محصور گردانند، طرح‌های بیهوده‌ای بر آب بریزند، خود را مغز بزرگ بشمارند و برای خود تبلیغ کنند که «این‌جا یگانه بنگاه معتبر است. آن را با بنگاه‌های دیگر اشتباه نکنید». درست در همین جاست که تفاوت اصولی میان سیاست‌مداران پرولتاریی و سیاست‌بازان بورژوازی منحط نهفته است. و درست به همین جهت است که میان خصلت سیاسی ادبیات و هنر ما و حقیقت آن می‌تواند وحدت کامل برقرار باشد. نپذیرفتن این نکته و مبتذل‌ساختن سیاست و سیاست‌مداران پرولتاریایی خطاست.

حال به مسئله جبهه متحد در محافل ادبی و هنری نظر بیافکنیم. از آن‌جا که ادبیات و هنر تابع سیاست است و از آن‌جا که مسئله اساسی در سیاست چین امروز مقاومت در برابر ژاپن است، کارکنان ادبی و هنری حزب ما در درجه اول موظف اند که بر پایه موضوع مقاومت در برابر ژاپن با کلیه نویسندگان و هنرمندان غیر کمونیست (از سمپاتیزآنها ی حزب و نویسندگان و هنرمندان خرده‌بورژوازی گرفته تا تمام آن نویسندگان و هنرمندان بورژوازی و طبقه مالکان ارضی که طرف‌دار مقاومت در برابر ژاپن اند) متحد شوند. در درجه

دوم ما باید با آنها بر پایه دموکراسی متحد شویم. اما بخشی از نویسندگان و هنرمندان که طرف‌دار مقاومت در برابر ژاپن اند، در این مورد با ما موافق نیستند و بدین جهت دایره این اتحاد ضرورتا کمی تنگ‌تر خواهد بود. در درجه سوم ما باید با آنها بر سر مسایلی که خواست جهان ادب و هنر است، در صدد اتحاد برآئیم - یعنی مسایل مربوط به شیوه و سبک ادبی و هنری؛ ما هوادار رئالیسم سوسیالیستی هستیم، ولی بعضی‌ها در این مورد با ما موافق نیستند، از این جهت دایره این اتحاد باز هم تنگ‌تر خواهد شد. در حالی که بر سر مسئله‌ای وحدت است، بر سر مسئله دیگر مبارزه و انتقاد است. این موضوعات در عین این که از هم جدا هستند، با یک‌دیگر در ارتباطند، به طوری که حتی در آن مسایلی که ترغیب‌کننده اتحاد است -مانند مسئله مقاومت در برابر ژاپن- در عین حال هم مبارزه است و هم انتقاد. در درون جبهه متحد، «اتحاد بدون مبارزه»، یا «مبارزه بدون اتحاد» - مانند تسلیم‌طلبی و دنباله‌روی راست و یا تک‌روی و سکتاریسم «چپ» که سابقا برای برخی از رفقا پیش آمده بود - مشی‌های سیاسی اشتباه‌آمیزند. این هم در مورد سیاست صادق است و هم در مورد ادبیات و هنر.

در میان نیروهای مختلفی که جبهه متحد چین را در صحنه ادبیات و هنر تشکیل می‌دهند، نویسندگان و هنرمندان خرده‌بورژوا نیروی مهمی را می‌سازند. افکار و آثار آنها حاوی نقایص بسیاری است، ولی آنها کم‌وبیش به سوی انقلاب روی می‌آورند و به مردم زحمت‌کش نزدیک می‌شوند. از این رو، به ویژه این وظیفه مهمی است که ما به آنها در رفع نقایص‌شان یاری دهیم و آنها را به جبهه‌ای که در خدمت زحمت‌کشان است، جلب کنیم .

٤

یکی از شیوه‌های اصولی مبارزه در جهان ادبیات و هنر، انتقاد ادبی و هنری است. انتقاد ادبی و هنری باید بسط و تکامل یابد. همان طور که رفقا به درستی یادآور شدند، تا کنون کار در این زمینه بسیار ناکافی بوده است. انتقاد ادبی و هنری مسئله بغرنجی است که مستلزم تحقیقات خاص بسیار است. من در این‌جا فقط بر روی مسئله اساسی، یعنی مسئله ملاک‌های انتقاد تکیه خواهم کرد. به علاوه، نظر خودم را به طور خلاصه درباره برخی از مسایل خاصی که عده‌ای از رفقا پیش کشیدند و همچنین درباره بعضی از نظرات نادرست بیان خواهم کرد.

انتقاد ادبی و هنری شامل دو ملاک است: ملاک سیاسی و ملاک هنری. بر حسب ملاک سیاسی، هر چیزی که به وحدت و مقاومت در برابر ژاپن کمک کند، هر چیزی که توده‌ها را به اتفاق و وحدت اراده برانگیزد، هر چیزی که مخالف سیر قهقرایی و موافق پیشرفت باشد، خوب است؛ برعکس، هر چیزی که مغایر وحدت و مقاومت در برابر ژاپن باشد، هر چیزی که تخم نفاق و تشتت در میان توده‌ها بپاشد، هر چیزی که مخالف پیشرفت باشد و خلق را به عقب برگرداند، بد است. اما در آخرین تحلیل در تشخیص خوب از بد، بر روی چه چیزی تکیه باید کرد؟ بر روی انگیزه (مقاصد ذهنی) یا بر روی نتیجه (پراتیک اجتماعی)؟ ایده‌آلیست‌ها بر روی انگیزه تکیه می‌کنند و نتیجه را از دیده فرو می‌گذارند، حال آن که هواداران ماتریالیسم مکانیکی بر روی نتیجه تکیه می‌کنند و انگیزه را از دیده فرو می‌گذارند؛ ما ماتریالیست‌های دیالکتیکی برعکس آنها بر روی وحدت انگیزه و نتیجه پافشاری می‌کنیم. انگیزه خدمت به توده‌ها با نتیجه‌ای که عبارت از جلب نظر توده‌هاست، به طور ناگسستنی پیوسته است؛ بین این دو باید وحدت باشد. انگیزه خدمت به یک فرد یا خدمت به یک دسته کوچک

خـوب نیسـت، انگیـزه خدمت بـه توده‌ها بدون ایـن که نتیجه آن جلـب نظر توده‌ها و سـودمندی بـه حـال آنهـا باشـد، نیـز خوب نیسـت. برای قضـاوت دربـاره مقاصد ذهنـی یـک نویسـنده یعنی ایـن که آیا انگیـزه وی درسـت و خوب بوده اسـت، ما نبایـد بـه اظهـارات وی، بلکـه بایـد به اثـر اعمالش (به طـور عمده به اثر آثـارش) بر روی توده‌هـا در جامعـه مراجعـه کنیـم. پراتیـک اجتماعی و نتایجش ملاکی است بـرای قضـاوت دربـاره مقاصـد ذهنـی و یا انگیـزه. انتقـاد ادبـی و هنری مـا باید از سکتاریسـم بـه دور باشـد و مـا بـا توجه به اصـل کلی اتحاد بـرای مقاومـت در برابر ژاپـن، بایـد وجـود آثـار ادبی و هنـری را که منعکس‌کننـده نظرات متنوع سیاسـی هسـتند، تحمـل کنیـم. ولـی در عیـن حال مـا در انتقـاد خود بایـد به طور اسـتوار بر موضـع اصولـی بمانیـم و کلیـه آثـار ادبی و هنـری را که حـاوی نظـرات ضد ملی، ضـد علمـی، ضد توده‌ای و ضد کمونیسـتی هسـتند، مورد انتقاد شـدید قـرار دهیم و رد کنیـم؛ زیـرا ایـن آثـار ادبـی و هنری، اگـر بتوان آنهـا را چنین نامیـد، خواه از لحـاظ انگیـزه و خواه از لحاظ نتیجـه، وحدت را در مقاومـت در برابر ژاپن تخریب می‌کننـد. بـر حسـب مـلاک هنری، هـر چیزی که در سـطح هنری نسـبتا بالا باشـد، خـوب و یـا نسـبتا خـوب اسـت و هـر چیزی که در سـطح هنری نسـبتا پائین باشـد، بـد و یـا نسـبتا بـد اسـت. بدیهـی اسـت کـه در ایـن جا تأثیـر اثـر را بـر روی جامعه نیـز بایـد بـه حسـاب آورد. هیچ نویسـنده یا هنرمندی نیسـت کـه آثار خـود را زیبا ندانـد؛ انتقـاد مـا باید امـکان دهد که آثـار هنری گوناگـون با یک‌دیگـر آزادانه به رقابـت بپردازنـد، ولـی کامـلا ضرور اسـت کـه آثار مذکـور بر حسـب ملاک‌های علـم اسـتتیک مـورد انتقـادی صحیـح قـرار گیرنـد تـا آن هنری که در سـطح نسـبتا پائیـن اسـت، بتوانـد به تدریج به سـطح نسـبتا بـالا برسـد و آن هنری که پاسـخ‌گوی مقتضیـات مبـارزه توده‌هـای وسـیع نیسـت، بتوانـد به هنـری بدل شـود کـه آنها را ارضـا نماید.

پس دو ملاک وجود دارد - یکی سیاسی و دیگری هنری؛ رابطه میان این دو چیست؟ ممکن نیست میان سیاست و هنر، و میان جهان‌بینی کلی و شیوه‌های آفرینش هنری و انتقاد هنری علامت تساوی گذاشت. ما نه فقط منکر وجود ملاک سیاسی مجرد و مطلق هستیم، بلکه همچنین منکر وجود ملاک هنری مجرد و مطلق هستیم. هر طبقه در هر جامعه طبقاتی دارای ملاک خویش است، هم ملاک سیاسی و هم ملاک هنری. ولی همه طبقات در جوامع طبقاتی ناگزیر ملاک سیاسی را در درجه اول و ملاک هنری را در درجه دوم قرار می‌دهند. بورژوازی پیوسته آثار ادبی و هنری پرولتاریا را، با هر کیفیت عالی هنری هم که باشد، رد می کند. پرولتاریا نیز باید به نوبه خود برخورد خویش را به هر اثر ادبی و هنری گذشته، قبل از همه از روی موضعی که در آن اثر در برابر خلق اتخاذ شده و بر حسب این که آن اثر در تاریخ نقش مترقیانه داشته و یا نداشته است، معین کند. برخی از آثاری که از نظر سیاسی از ریشه ارتجاعی هستند، ممکن است تا اندازه‌ای ارزش هنری داشته باشند. مضمون آنها هر چقدر ارتجاعی‌تر و ارزش هنری آنها هر چقدر بیشتر باشد برای مردم زیان‌مندتر و بیشتر درخور به دور افکندن است. وجه مشترک ادبیات و هنر کلیه طبقات استثمارگر که در حال افول اند، عبارت است از تضاد میان مضمون سیاسی ارتجاعی و شکل هنری آنها . آنچه ما خواستار آن هستیم، وحدت سیاست و هنر، وحدت مضمون و شکل، وحدت مضمون سیاسی انقلابی و شکل هنری هرچه کامل‌تر می‌باشد. آثاری که فاقد ارزش هنری هستند، هرقدر هم از لحاظ سیاسی مترقی باشند، بی‌اثر خواهند ماند. از این جهت ما در عین حال هم مخالف آن آثار هنری هستیم که بیان‌کننده نظرات غلط سیاسی هستند و هم مخالف این گرایش که آثاری با «سبک شعار و اعلان» به وجود آید که نظرات سیاسی آنها درست است ولی فاقد نیروی بیان هنری هستند. ما باید در ادبیات و هنر در

دو جبهه مبارزه کنیم.

هر دوی این گرایش‌ها را می‌توان در فکر بسیاری از رفقای ما مشاهده کرد. خیلی از رفقا گرایش به آن دارند که جنبه هنری آثار را از نظر فرو گذارند، از این رو آنها باید به ارتقاء سطح هنر خویش توجه کنند. ولی آن طور که من می‌بینم در لحظه کنونی باز هم جنبه سیاسی است که خطیرترین مسئله را به وجود می‌آورد. برخی از رفقا فاقد معلومات سیاسی ابتدایی هستند و در نتیجه انواع افکار مشوش در نزد آنان دیده می‌شود. اجازه بدهید چند مثال از ین‌ان بیاورم.

«تیوری سرشت انسانی». آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. ولی این فقط سرشت انسانی مشخص است، نه سرشت انسانی مجرد. در جامعه طبقاتی، هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد؛ سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد. ما معتقد به سرشت انسانی پرولتاریایی، سرشت انسانی توده‌های مردم هستیم، در حالی که طبقه مالکان ارضی و بورژوازی معتقد به سرشت انسانی طبقات خود هستند، با این تفاوت که این مطلب را به زبان نمی‌آورند ولی سرشت انسانی طبقات خود را به مثابه یگانه سرشت انسانی موجود قلم‌داد می‌کنند. آن سرشت انسانی که برخی از روشنفکران خرده‌بورژوا ستایش می‌کنند نیز جدا از توده‌های مردم و حتی ضد توده‌ای است؛ آنچه که آنان سرشت انسانی می‌نامند، ماهیتا چیز دیگری نیست مگر اندیویدوالیسم بورژوایی. از این جهت در نظر آنان سرشت انسانی پرولتاریایی با سرشت انسانی که مورد گفتگوی آنان است، سازگار نیست. این است «تیوری سرشت انسانی» که بعضی‌ها در ین‌ان می‌خواهند به اصطلاح تیوری ادبیات و هنر مورد حمایت خود را بر روی آن بنا کنند. این نظریه کاملا غلط است.

«مبدا اصلی حرکت ادبیات و هنر عشق است، عشق بشریت.» البته می‌توان عشق را مبدا حرکت گرفت، ولی مبداء دیگری نیز هست که اصلی‌تر است. عشق به مثابه یک پدیده فکری محصول پراتیک عینی است. مبدا حرکت ما علی‌الاصول از فکر نیست، بلکه از پراتیک عینی است. نویسندگان و هنرمندان ما که از صفوف روشنفکری بر می‌خیزند، به این علت به پرولتاریا عشق می‌ورزند که جامعه به آنها فهمانده که آنها را سرنوشت مشترکی با پرولتاریا پیوند می‌دهد. کینه ما نسبت به امپریالیسم ژاپن از آن جاست که وی بر ما ستم روا می‌دارد. در جهان هیچ عشق و کینه بی‌دلیلی وجود ندارد. اما در مورد به اصطلاح «عشق بشریت»، از موقعی که بشریت به طبقات تقسیم گردیده، هرگز عشقی چنین کلی و شامل وجود نداشته است. تمام طبقات حاکم گذشته خوش‌شان می‌آمد که چنین عشقی را موعظه کنند، عده زیادی از «حکیمان و خردمندان» نیز چنین می‌کردند، اما تا امروز هیچ‌کسی آن را در واقع عملی نساخته است، زیرا که این در جامعه طبقاتی امری غیرممکن است. عشق واقعی بشریت فقط وقتی میسر خواهد گشت که طبقات در سراسر جهان از میان بروند. جامعه را طبقات به گروه‌های آنتاگونیستی متعددی تقسیم کرده‌اند؛ فقط پس از برافتادن طبقات است که عشق تمام بشریت به ظهور خواهد رسید، عجالتا چنین عشقی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم دشمنان خود را دوست بداریم، ما نمی‌توانیم زشتی‌های جامعه را دوست بداریم، هدف ما برانداختن آنها ست. عقل سلیم این طور حکم می‌کند؛ آیا ممکن است که برخی از نویسندگان و هنرمندان ما هنوز هم این حقیقت را نفهمند؟

«آثار ادبی و هنری همیشه روشنایی و تاریکی را به نسبت متساوی، درست نصف به نصف، عرضه داشته‌اند.» این ادعا حاکی از آشفتگی فکری بسیار است. این درست نیست که ادبیات و هنر همیشه این طور عمل کرده‌اند. بسیاری از

نویسندگان خرده‌بورژوایی هرگز روشنایی را نیافته‌اند. آثار آنها فقط تاریکی را برملا می‌کند و «ادبیات افشاگر» نام گرفته است. بعضی از آثار آنان فقط به اشاعه بدبینی و دل‌زدگی از زندگی اختصاص یافته است. برعکس، ادبیات شوروی در دوران ساختمان سوسیالیسم علی‌الاصول روشنایی را توصیف می‌کند. البته نقایص کار و چهره‌های منفی را هم نشان می‌دهد، ولی فقط به این منظور که روشنایی را در مجموعه تابلو نمایان‌تر گرداند، نه این که آنها را به نسبت «نصف به نصف» عرضه بدارد. نویسندگان و هنرمندان بورژوایی ادوار ارتجاعی، توده‌های انقلابی را مثل یاغیان نشان می‌دهند و خود را چون مقدسان – این عوض کردن جای روشنایی و تاریکی است. فقط نویسندگان و هنرمندان واقعا انقلابی می‌توانند این مسئله را به درستی حل کنند که چه چیز را باید تجلیل کرد و چه چیز را باید افشا نمود. تمام نیروهای سیاه که به توده‌های مردم زیان می‌رسانند، باید افشا گردند و کلیه مبارزات انقلابی توده‌های مردم باید مورد تجلیل قرار گیرند – این است وظیفه عمده نویسندگان و هنرمندان انقلابی.

«وظیفه ادبیات و هنر همواره افشاگری بوده است.» این ادعا مانند ادعای فوق حاکی از ناآشنایی با علم تاریخ است. در بالا گفتیم ادبیات و هنر هرگز تنها به افشاگری اکتفا نمی‌کرده است. آماج افشاگری نویسندگان و هنرمندان انقلابی هیچ‌گاه توده‌های مردم نیست، بلکه فقط تجاوزکاران، استثمارگران، ستم‌کاران و نفوذ شوم آنها بر روی خلق است. البته توده‌های مردم هم نقایصی دارند که باید به وسیله انتقاد و انتقادازخود در درون خلق رفع گردد؛ این انتقاد و انتقادازخود یکی از مهم‌ترین وظایف ادبیات و هنر است. اما این را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به مثابه نوعی از «افشاء مردم» قلم‌داد کرد. در مورد مردم فقط مسئله بر سر آموزش و بالاآوردن سطح آنها ست. فقط نویسندگان و هنرمندان ضد انقلابی هستند که خلق را به صورت «احمق مادرزاد» توصیف می‌کنند و

توده‌های انقلابی را به صورت «یاغیان جبار» نشان می‌دهند.

«ما هنوز در دوره طنزنویسی هستیم و هنوز به سبک نگارش لوسیون احتیاج داریم.» لوسیون که در زیر سلطه نیروهای سیاه به سر می‌برد و از آزادی بیان محروم بود، کاملا حق داشت که از استهزا و طعنه‌زنی تند در قالب مقالات طنزآمیز برای نبرد استفاده کند. ما نیز باید فاشیست‌ها، مرتجعین چینی و هر آن چیزی را که به خلق صدمه می‌رساند، به شدت به باد تمسخر بگیریم؛ اما در منطقه مرزی شنسی-گان‌سو-نین‌سیا و در پایگاه‌های ضد ژاپنی واقع در پشت جبهه دشمن، در آن‌جا که نویسندگان و هنرمندان انقلابی از آزادی و دمکراسی کامل برخوردارند و این آزادی و دمکراسی فقط از عناصر ضد انقلابی سلب شده است، شکل مقالات طنزآمیز نباید به طور ساده به شکل مقالات لوسیون باشد. ما می‌توانیم بلند صحبت کنیم و هیچ احتیاجی نیست که به تعبیرات پوشیده و غیرمستقیم که درک آنها برای توده‌های مردم دشوار است، توسل جوئیم. اما در مورد خود خلق و نه دشمنان وی، لوسیون در «دوره طنزنویسی» هیچ‌گاه خلق انقلابی و یا حزب انقلابی را تمسخر نمی‌کرد و مورد حمله قرار نمی‌داد و این مقالات طنزآمیز در لحن کاملا با مقالاتی که علیه دشمن متوجه بودند، فرق داشت. در بالا گفتیم که باید از نقایص خلق انتقاد کرد، اما باید این کار را در حالی انجام دهیم که واقعا در موضع خلق جای گرفته‌ایم و انتقاد ما باید پر باشد از آرزوی آتشین به دفاع از خلق و آموزش وی. اگر با رفقای خود چنان رفتار کنیم که با دشمن می‌کنیم، در آن صورت در موضع دشمن جای گرفته‌ایم. آیا این به آن معنی است که ما از طنزنویسی اعراض می‌کنیم؟ نه، طنزنویسی همیشه ضرور خواهد بود. ولی چندین نوع طنزنویسی وجود دارد: نوعی که متوجه دشمن است، نوعی که متوجه متحدین است، و نوعی که متوجه صفوف خودمان است و در هر یک از این موارد باید طور دیگر

برخـورد کنیـم. ما مخالف طنزنویسـی به طور کلی نیسـتیم، ولی مخالـف آنیم که از طنزنویسی سوءاسـتفاده شود.

«مـن در صـدد سـتایش و مداحـی نیسـتم؛ آثـاری که روشـنایی را تجلیـل می‌کنند، حتمـی نیسـت کـه عالی‌قـدر باشـند و آثـاری کـه تاریکـی را توصیـف می‌کننـد، حتمـی نیسـت کـه بی‌قـدر باشـد.» از دو حـال خـارج نیسـت: اگـر شـما نویسـنده یـا هنرمنـد بورژوایـی باشـید، پرولتاریـا را نخواهیـد سـتود بلکـه بـه مـدح و ثنـای بـورژوازی خواهیـد پرداخـت؛ اگر شـما نویسـنده یـا هنرمنـد پرولتاریایی باشـید، بـه مـدح و ثنـای بـورژوازی نخواهیـد پرداخت بلکـه پرولتاریا و خلـق زحمت‌کش را خواهیـد سـتود. آثـاری کـه «جنبه‌هـای تابنـاک» بـورژوازی را مداحی می‌کنند حتمـی نیسـت کـه عالی‌قـدر باشـند و آثاری کـه جنبه‌هـای ظلماتـی آن را توصیف می‌کنند، حتمی نیسـت که بی‌قدر باشـند؛ آثـاری که جنبه‌های تابنـاک پرولتاریا را می‌سـتایند، حتمـی نیسـت کـه فاقد قـدر و منزلت باشـند، اما آثاری کـه به اصطلاح «تیرگی‌هـای» پرولتاریـا را توصیـف می‌کنند، حتمـا بی‌قدرند - آیا ایـن حقایق را سراسـر تاریخ ادبیـات و هنر تأیید نکرده اسـت؟ چرا ما نباید خلـق را که آفریننده تاریخ بشـر اسـت بسـتائیم؟ چـرا مـا نبایـد پرولتاریا، حزب کمونیسـت، دمکراسـی نوین و سوسیالیسـم را بسـتائیم؟ اما اشـخاصی هسـتند که هیچ شـور و شـوقی برای امـر خلق نشـان نمی‌دهنـد و در برابر مبـارزه و پیروزی‌های پرولتاریا و پیشـاهنگش حالت تماشـاگری را دارند که در حاشـیه نشسـته و هرچه که در برابرشان می‌گذرد، برای‌شـان یک‌سـان اسـت؛ آنچـه کـه مـورد علاقـه آنها سـت، آنچـه کـه از تبلیغش خسـته نمی‌شـوند، عبـارت اسـت از شـخص خودشـان و گاهـی هـم چند نفـر دیگر از گـروه کوچـک هم‌مسلکان‌شـان. بدیهـی اسـت کـه ایـن اندیویدوالیسـت‌های خرده‌بـورژوا ابـا دارنـد از این کـه کارهای خطیر و فضایل خلق انقلابی را بسـتایند، همـت آنهـا را در نبـرد و ایمان‌شـان را بـه پیـروزی بالا برنـد. این گونه اشـخاص در

واقع چیز دیگری نیستند جز موریانه‌های حریصی که در صفوف انقلاب رخنه کرده‌اند؛ خلق انقلابی را به هیچ روی نیازی به این گونه «سرایندگان» نیست.

«اینجا مسئله موضع‌گیری در میان نیست؛ موضع طبقاتی من درست است، نیت من خوب است و خیلی خوب می‌فهمم، فقط بیانم عیب دارد و این است که حالا نتیجه کار بد از آب درآمده است.» من هم‌اکنون از نظریه ماتریالیسم دیالکتیک درباره انگیزه و نتیجه صحبت کردم، اینک می‌خواهم سوال کنم: آیا مسئله نتیجه مسئله موضع‌گیری نیست؟ اگر کسی در عمل فقط از انگیزه خود پیروی کند و به نتیجه عمل خود وقعی نگذارد، چون پزشکی خواهد بود که به نوشتن نسخه‌هایی اکتفا ورزد بدون آن که ببیند نسخه‌هایش چقدر از بیماران را به هلاک رسانده است؛ و یا مانند حزب سیاسی‌ای خواهد بود که فقط به صدور اعلامیه اکتفا ورزد بدون آن که به هیچ‌وجه در اندیشه‌ی تحقق آنها باشد. اجازه بدهید بپرسم آیا چنین موضعی درست است؟ آیا چنین نیاتی خوب است؟ البته در صورتی هم که نتیجه کار پیش‌بینی شود، باز بروز اشتباه محتمل است، اما اگر واقعیات ثابت کنند که نتیجه منفی است و باز در تعقیب همان راه اصرار شود، آیا باز هم می‌توان گفت که نیت خوب در کار بوده است؟ در قضاوت درباره یک حزب سیاسی و یا یک پزشک باید به پراتیک، به نتیجه عمل آنها نگاه کرد؛ قضاوت درباره یک نویسنده نیز باید همین‌طور باشد. شخصی که دارای نیات حقیقتا خوب است، باید نتایج عمل را در نظر بگیرد، تجارب به دست آمده را جمع‌بندی کند و شیوه‌ها و یا -در مورد آفرینش ادبی و هنری- طرز بیان را مورد مطالعه قرار دهد. شخصی که دارای نیات حقیقتا خوب است، باید از کمبودها و اشتباهات کار خود با صداقت تمام انتقاد کند و مصمم به رفع آنها گردد. درست به این دلیل است که کمونیست‌ها شیوه انتقادازخود را به موقع اجرا می‌گذارند. فقط چنین موضعی درست است. فقط در این پروسه

عملی جدی که تحت تأثیر احساس مسئولیت گذشته می‌شود، می‌توان به تدریج دریافت که کدام موضع درست است و به تدریج آن را به دست آورد. اگر کسی در پراتیک به این سمت نرود، اگر کسی به این اکتفا ورزد که با لحن قاطع بگوید: «فهمیده‌ام»، معلوم است که در واقع هیچ چیز نفهمیده است.

«دعوت ما به مطالعه مارکسیسم به معنای تکرار اشتباه ماتریالیسم دیالکتیک در مورد شیوه آفرینش ادبی و هنری است، به معنای خفه‌شدن استعدادهای خلاق است.» ما به مطالعه مارکسیسم می‌پردازیم تا این که به جهان، به جامعه، به ادبیات و هنر از نقطه‌نظر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بنگریم و نه به این منظور که به جای تالیف آثار ادبی و هنری به نگارش دروس فلسفه دست بزنیم. مارکسیسم درست همان طوری که تیوری‌های اتمی و الکترونی را در علم فیزیک شامل می‌شود ولی نمی‌تواند جای‌گزین آن گردد، ریالیسم را در آفرینش ادبی و هنری نیز در بر می‌گیرد ولی نمی‌تواند بر جای آن بنشیند. فرمول‌های دگماتیک پوچ و خشک باعث ویرانی استعدادهای خلاق می‌شود و نه فقط این استعدادها را بلکه در درجه اول خود مارکسیسم را ویران می‌سازد. «مارکسیسم» دگماتیک هرگز مارکسیسم نیست بلکه ضد مارکسیسم است. پس آیا مارکسیسم هیچ استعداد خلاقی را ویران نمی‌سازد؟ چرا، مسلما استعدادهای خلاق فیودالی، بورژوایی، خرده‌بورژوایی، لیبرالیستی، اندیویدوالیستی، نهیلیستی و همچنین استعدادهای خلاق هنر برای هنر، استعدادهای آریستوکراتیک، منحط، بدبینانه و سایر استعدادهای خلاق غیرتوده‌ای و غیرپرولتاریایی را ویران می‌سازد. اگر چنین استعدادهایی در نزد نویسندگان و هنرمندان پرولتاریایی وجود دارد، آیا نباید آنها را ویران ساخت؟ به عقیده من چرا، باید این کار را به قاطع‌ترین وجهی انجام داد، زیرا همزمان با ویران‌ساختن آنها می‌توان نو را بنیاد نهاد.

۵

مسایلی که در این‌جا مورد بحث قرار گرفتند، در محافل ادبی و هنری ما در ین‌ان موجودند. این نشان‌دهنده چه چیزی است؟ این نشان می‌دهد که در محافل ادبی و هنری ما هنوز سبک‌های نادرست کار وجود دارد، و رفقای ما هنوز گرفتار بسیاری از نقایص مانند ایده‌آلیسم، دگماتیسم، تخیلات پوچ، پرحرفی، خوارشمردن پراتیک، جدایی از توده‌ها و غیره هستند؛ همه‌ی این‌ها جنبشی مؤثر و جدی برای اصلاح سبک کار را ضرور می‌سازد.

عده زیادی از رفقای ما هنوز نظر روشنی درباره تفاوت میان پرولتاریا و خرده‌بورژوازی ندارند. بسیاری از اعضاء حزب فقط از لحاظ تشکیلاتی عضو حزب اند، ولی هنوز از لحاظ ایدیولوژیک کاملا و یا اصلا به حزب نپیوسته‌اند. هنوز مغز آنها از انبوه آلودگی‌های طبقات استثمارگر پر است؛ آنها به‌هیچ‌وجه نمی‌دانند ایدیولوژی پرولتاریایی، کمونیسم و یا حزب چیست. آنها نزد خود چنین فکر می‌کنند: ایدیولوژی پرولتاریایی چیست؟ این همان «چرند قدیمی» است. آنها غافل اند از این که فراگرفتن این «چرند» آن قدر آسان نیست. حتی اشخاصی هستند که هرگز در تمام طول زندگی خود کوچک‌ترین بویی از کمونیست بودن نبرده‌اند و فقط زمانی کارشان پایان خواهد پذیرفت که از حزب بروند. بنابراین با آن که حزب ما و صفوف ما را به طور عمده عناصر پاک و صادق تشکیل می‌دهند، برای این که جنبش انقلابی را طوری رهبری کنیم که باز هم بهتر تکامل یابد و سریع‌تر به هدف برسد، باید حزب و صفوف‌مان را هم از لحاظ ایدیولوژیک و هم از لحاظ سازمانی به طور جدی منظم گردانیم. برای آن که در سازمان نظم برقرار شود، باید قبلا در زمینه ایدیولوژیک نظم برقرار ساخت، باید مبارزه ایدیولوژی پرولتاریایی را برضد

ایدیولـوژی غیرپرولتاریایـی بسـط و تکامـل بخشـید. از هـم اکنـون در محافل ادبی و هنـری یـن‌ان مبـارزه ایدیولوژیـک درگیـر شـده اسـت، و این بسـیار لازم اسـت. روشـنفکرانی کـه از خرده‌بـورژوازی برخاسـته‌اند، همـواره با کلیه وسـایل و از آن جملـه بـه وسـیله ادبیـات و هنـر با سرسـختی تمام تـلاش می‌کننـد که خودشـان را جلـوه دهنـد، نظـرات خـود را پخـش کننـد و می‌خواهند که حـزب و دنیـا را طبق سـیمای خـود تغییر شـکل دهنـد. در چنیـن صورتی وظیفه ماسـت که فریـاد بزنیم: آهـای «رفقـا»! ایـن طور نمی‌شـود! پرولتاریا خودش را با شـما جـور نخواهد کرد! پیـروی از شـما به معنای پیـروی از طبقه مالـکان ارضی بزرگ و بـورژوازی بزرگ اسـت، بـه معنـای خطـر مـرگ بـرای حـزب و میهـن اسـت. پـس از چه کسـی باید پیـروی کـرد؟ حـزب و جهـان را تنهـا می‌تـوان طبـق سـیمای پیشـاهنگ پرولتاریا تغییـر سـیما داد. مـا از رفقای خـود که در محافل ادبی و هنری هسـتند، انتظار داریم بـر اهمیـت ایـن بحث بـزرگ آگاهی یابنـد و فعالانـه در این مبارزه شـرکت جویند تـا آن کـه همـه رفقای مـا به صورت عناصر سـالم درآینـد، تا آن که صفـوف ما از لحـاظ ایدیولوژیـک و سـازمانی بـه وحدتـی اصیل نایـل آید و اسـتحکام یابد.

بسـیاری از رفقـای مـا در اثر اغتشـاش فکـری نمی‌توانند بـه خوبی میـان پایگاه‌های انقـلاب و نواحی تحت سـلطه گومیندان تفـاوت بگذارند و از این جهت اشـتباهات بسـیاری مرتکـب می‌شـوند. عده کثیـری از رفقایی که بـه این‌جا آمده‌اند مسـتقیما از مسـاکن زیرشـیروانی‌های شـانگهای[۱۰] می‌آینـد؛ ایـن رفقـا که این مسـاکن را به قصـد آمـدن به پایگاه‌هـای انقلابی ترک گفتند، نـه فقط از ناحیه‌ای بـه ناحیه دیگر بلکـه همچنیـن از دورانی تاریخی بـه دوران تاریخی دیگر عبـور کرده‌اند. در آن‌جا جامعـه‌ای اسـت نیمه‌فیودالـی و نیمه‌مسـتعمره تحـت سـلطه مالکان ارضـی بزرگ و بـورژوازی بـزرگ؛ در ایـن جـا جامعـه‌ای اسـت انقلابـی و دمکراتیـک نوین تحت رهبـری پرولتاریـا. پانهـادن بـه پایگاه‌هـای انقلابـی به معنـای ورود به دورانی است

که تاریخ چندین هزار ساله چین هرگز نظیر آن را ندیده است، دورانی که قدرت به وسیله توده عظیم خلق اعمال می‌شود. اشخاصی که در دور و بر ما هستند، کسانی که تبلیغات ما متوجه آنها ست، با آن یکی‌ها به کلی تفاوت دارند. دوران کهن سپری شده است و هیچ‌گاه باز نخواهد گشت. از این جهت ما باید بدون کم‌ترین تردید به این توده‌های نوین بپیوندیم. اگر رفقای ما که در بین توده‌های نوین زندگی می‌کنند، همان طور که قبلاً گفتیم «فاقد شناخت و تفاهم» باشند و نظیر «قهرمانانی که برای‌شان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند» باقی بمانند، وقتی که به دهات بروند، با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو خواهند شد و حتی در این‌جا، در ین‌ان هم مشکلات فراوانی برای‌شان ایجاد خواهد شد. برخی از رفقا ممکن است به خود بگویند: بهتر است که من همچنان برای خوانندگان «پشت جبهه بزرگ»(۱۱) چیز بنویسم، و این شغلی است که من خوب می‌شناسم و چنین کاری «اهمیت ملی» دارد. این نظری است کاملا غلط. «پشت جبهه بزرگ» هم تغییر می‌پذیرد. خوانندگان آن‌جا حاضر نیستند که نویسندگان پایگاه‌های انقلاب پیوسته همان داستآنها ی کهنه را برای‌شان تکرار کنند، بلکه منتظرند که از انسآنها ی نوین، از جهان نوین با آنها صحبت شود. از این رو هر اثری هر قدر مستقیم‌تر برای توده‌های پایگاه‌های انقلاب نوشته شده باشد، اهمیت ملی‌اش بیشتر خواهد بود. در «هزیمت»(۱۲) فادیف فقط صحبت از دسته کوچکی از پارتیزآنها ست و این اثر به‌هیچ‌وجه به منظور ارضاء ذوق خوانندگان جهان کهن آفریده نشده، مع‌ذالک در سراسر جهان تأثیر کرده است، لااقل آن طور که می‌دانید تأثیر عظیمی در چین داشته است. چین به پیش می‌رود، به عقب بر نمی‌گردد و در پیش‌روی خود به وسیله پایگاه‌های انقلاب رهبری می‌شود، نه به وسیله نواحی عقب‌مانده. رفقای ما در جریان اصلاح سبک کار خویش باید در درجه اول به این نکته اساسی پی برند.

از آن‌جا که ضرورتا باید به دوران جدید، به دوران توده‌ها پیوست، لذا باید مسئله رابطه میان فرد و توده‌ها به طور قطعی حل شود. بیائیم و این دو بیت شعر لوسیون را شعار خود سازیم:

ابروان را بالا می‌کشم و در برابر آن هزارانی که انگشت
خود را به سوی من نشانه رفته‌اند بی‌اعتنا می‌ایستم،
سرم را خم می‌کنم و به جان و دل گاو کودک می‌شوم.(۱۳)

در این جا «هزاران» اشاره به دشمن ماست، و ما هرگز در برابر دشمن، هرقدر هم که درنده‌خو باشد، سر خم نمی‌کنیم. «کودک» در این‌جا سمبل پرولتاریا و توده‌های خلق است. همه کمونیست‌ها، همه انقلابیون، همه کارکنان ادبی و هنری انقلابی باید از لوسیون سرمشق بگیرند، باید «گاو» پرولتاریا و توده‌های مردم باشند. پشت خود را برای حمل وظایف خود تا دم واپسین خم کنند. روشنفکران برای این که بتوانند با توده‌ها درآمیزند، بتوانند به آنها خدمت کنند، باید از پروسه‌ای بگذرند که در آن آنها و توده‌ها یک‌دیگر را متقابلا بشناسند. این پروسه ممکن است و یقین است که بدون رنج و اصطکاک بسیار طی نمی‌شود ولی اگر شما کاملا مصمم باشید به مقصود خواهید رسید.

من امروز فقط درباره چند مسئله مربوط به سمت‌گیری اساسی جنبش ادبی و هنری خودمان صحبت کردم، باز هم مسایل خاص بسیاری وجود دارد که محتاج به مطالعه‌ای عمیق است. من اطمینان دارم که شما، رفقا، مصممید به راهی که نشان داده شده، بروید. من اطمینان دارم که شما در جریان اصلاح سبک کار و در طول دوران طولانی مطالعه و کار خواهید توانست خود و هنر خود را تحول بخشید، خواهید توانست آثار برجسته فراوانی به وجود آورید که مورد استقبال پرشور توده‌های مردم قرار گیرند، و همچنین خواهید توانست جنبش ادبی و هنری را در پایگاه‌های انقلاب و سراسر چین به مرحله جدید و درخشانی برسانید.

یادداشت‌ها:

(۱) مراجعه شـود بـه لنین: «سـازمان حزب و ادبیات حزب». لنین در این مقاله خطوط مشـخصه ادبیـات پرولتری را ترسـیم می‌کنـد و می‌نویسـد: «این ادبیـات ادبیاتی آزاد خواهد بود زیرا که آنچه پیوسـته بـه صفوفش نیروی جدید خواهد بخشـید سـودجویی و جاه‌طلبی نخواهد بود، بلکه اندیشـه سوسیالیسـم و دل‌بسـتگی به زحمت‌کشـان خواهد بـود. ایـن ادبیـات ادبیاتـی آزاد خواهـد بـود زیـرا که این ادبیـات نه به فلان خانم سیرشـده و نـه به آن «ده‌هـزار آدم ممتـاز» دل‌تنـگ کـه از چاقـی خویـش رنـج می‌برنـد خدمـت می‌کند بلکـه بـه میلیون‌ها میلیـون مـردم زحمت‌کش خدمـت می‌کنـد که گل سـر سـبد کشـورند، نیـرو و آینـده آنند. ایـن ادبیـات ادبیاتـی آزاد خواهد بود کـه آخرین کلام اندیشـه انقلابی بشـریت را با تجربه و کار زنده پرولتاریای سوسیالیسـت بارور خواهد سـاخت و به طور مداوم باعث تأثیر متقابل تجربه گذشـته (سوسیالیسـم علمی که سوسیالیسـم را از شـکل‌های بدوی تخیلی آن جدا کرد و به آن امـکان تکامـل همه‌جانبه بخشـید) و تجربـه کنونی (مبارزه کنونـی رفقای کارگر) خواهـد گردید.»

(۲) لیان‌شـی‌چیو عضـو یـک حـزب ضـد انقلابـی – حـزب ناسـیونال سوسیالیسـت مـدت مدیـدی بـه پخـش افـکار بـورژوازی ارتجاعـی آمریـکا در زمینه‌هـای هنـر و ادبیات پرداخت، با خشـم و کیـن به مبارزه علیه انقلاب دسـت زد و کوشـید ادبیـات و هنر انقلابـی را از اعتبـار بیاندازد.

(۳) پـس از آن کـه ژاپـن در ۱۹۳۷ پکـن و شـانگهای را متصـرف شـد، جـوزوه‌ژن و جان‌زی‌پیـن به مهاجمـان ژاپنی پیوستند.

(۴) لوسیون: «نظریات من درباره اتحادیه نویسندگان چپ» در کلکسیون «دو دل»، کلیات، چاپ چینی، جلد ۴.

(۵) مراجعـه شـود بـه قطعـه لوسـیون «مـرگ» از «ضمیمـه» در «آخریـن کلکسـیون مقـالات تألیف‌شـده در چیه‌جیه‌تیـن»، کلیـات، چـاپ چینـی، جلـد۶.

(۶) «گاوچـران کوچولـو» اپـرت بسـیار متـداول اسـت در چیـن کـه فقـط دو نقـش در آن بـازی می‌شـود: نقـش گاوچـران و نقـش یـک دختـر دهقـان؛ مضمون ایـن قطعه علی‌الاصـول مناظره‌ای اسـت که به وسـیله ایـن دو نفر به شـکل آواز انجـام می‌شـود. در آغـاز جنـگ مقاومت ضدژاپنی این شـکل اپرت با متن جدیدی بـرای تبلیغات بر ضد ژاپـن مـورد اسـتفاده قـرار گرفت و مدتی با اسـتقبال بسـیار روبـه‌رو گردید.

(۷) هیروگلیف‌های چینی برای نوشـتن شـش کلمه فوق نسـبتا سـاده اسـت و فقط از چند خط تشـکیل می‌شـود. از ایـن جهـت عادتـا در نخسـتین درس‌های زبان چینی در کتاب‌های دبسـتانی سـابق از آنها اسـتفاده می‌شـد.

(۸) «بـرف بهـاری» و «آواز خشـن‌ها» نـام دو تصنیـف اسـت از ولایـت چو (در سـه قـرن پیش از میلاد). موسـیقی تصنیـف اول در سـطحی بالاتـر از موسـیقی تصنیف دوم بـود. در «منتخبات نثـر و نظم شـاه‌زاده جائومین» در ضمن

«پاسخ‌های سون‌یو به شاهزاده چو» حکایت می‌شود که در پایتخت ولایت چو کسی به زمزمه «برف بهاری» پرداخت و فقط چند ده نفر با او هم‌آواز شدند، ولی وقتی که خواندن «آواز خشن‌ها» آغاز کرد هزاران نفر به موافقت او به آواز آمدند.

(۹) مراجعه شود به لنین: «سازمان حزب و ادبیات حزب». مؤلف می‌نویسد: «ادبیات باید به صورت بخشی از امر کل پرولتاریا درآید، به صورت «چرخ و پیچی» در مکانیسم عظیم سوسیال دمکراسی، مکانیسمی که واحد و تقسیم‌ناپذیر است و به وسیله‌ی همه‌ی پیشاهنگان آگاه همه طبقه کارگر به کار افتاده است.»

(۱۰) منظور اتاق‌های کوچک در عمارات شانگهای بود که معمولا در پهلوی پله‌های عقبه خانه ساخته می‌شد. این اتاق‌ها خیلی تنگ و تاریک و حق‌الاجاره آن نسبتا کم بود. نویسندگان و هنرمندان، روشنفکران و کارمندان جزء ادارات که فقیر بودند اکثرا این نوع اتاق‌ها را کرایه می‌کردند.

(۱۱) «پشت جبهه بزرگ» در زمان جنگ مقاومت ضد ژاپنی به نواحی وسیعی گفته می‌شد که در چین جنوب‌غربی و شمال‌غربی به وسیله متجاوزین ژاپنی اشغال نشده بود و تحت نظارت گومیندان قرار داشت. اصطلاح مذکور در برابر اصطلاح «پشت جبهه کوچک» بود که به پایگاه‌های ضد ژاپنی که در پشت جبهه دشمن قرار داشت و به وسیله حزب کمونیست رهبری می‌شد اطلاق می‌گردید.

(۱۲) «هزیمت» رمانی است از نویسنده مشهور شوروی آ. فادیف که در ۱۹۲۷ انتشار یافت و به وسیله لوسیون به زبان چینی ترجمه شد. این اثر نبرد دسته‌ای از پارتیزآنها مرکب از کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی سیبری را نشان می‌دهد که در هنگام جنگ داخلی در اتحاد شوروی بر ضد باند ضدانقلابی عمل می‌کردند.

(۱۳) مراجعه شود به لوسیون: «برای مسخره کردن خودم»، در «کلکسیون خارج از کلکسیون»، کلیات، چاپ چینی، جلد ۷.

انتشارات محسن
Mohsin Publications